

انجیل عیسی مسیح

یوحنا

فصل ۱

۱. در ابتدا کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود.
۲. همان در ابتدا نزد خدا بود.
۳. همه چیز به وسیله او آفریده شد، و بدون او چیزی به وجود نیامد که آفریده شده است.
۴. در او حیات بود، و آن حیات نور انسان بود.
۵. و نور در تاریکی می درخشید، و تاریکی آن را درک نکرد.
۶. شخصی از جانب خدا فرستاده شد، که نامش یحیی بود؛
۷. او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد، تا همه به وسیله او ایمان آورند.
۸. او آن نور نبود بلکه فرستاده شد تا بر آن نور شهادت دهد.
۹. آن نور حقیقی بود، که به هر انسان که در جهان می آید می درخشید.
۱۰. او در جهان بود، و جهان به وسیله او آفریده شد، و جهان او را نشناخت.
۱۱. به نزد خاصان خود آمد، و خاصانش او را نپذیرفتند؛
۱۲. و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر کسی که به نام او ایمان آورد،
۱۳. که نه از خون، و نه از خواست جسم، و نه از خواست مردم، بلکه از خدا تولد یافتند.
۱۴. و کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد، پُر از فیض و راستی؛ و ما جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر.

شهادت یحیی تعمید دهنده

۱۵. و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، می گفت: «این است آنکه درباره او گفتم، آنکه بعد از من می آید، بر من مقدم بود، زیرا که پیش از من بوده است.»
۱۶. و از پُری او همه ما بهره یافتیم و فیض بر فیض،
۱۷. زیرا شریعت به وسیله موسی داده شد، اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید.
۱۸. خدا را هرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه ای که در آغوش پدر است، همان او را شناساند.
۱۹. و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لاویان را فرستادند تا از او بپرسند که، «تو کیستی؟»
۲۰. و او اعتراف کرد و انکار نکرد، بلکه اقرار کرد که، «(من مسیح نیستم.)»
۲۱. آنگاه از او پرسیدند: «(پس چه؟ آیا تو الیاس هستی؟)» گفت: «(نیستم.)» «(آیا تو آن پیامبر هستی؟)» جواب داد که «(نه.)».
۲۲. آنگاه بدو گفتند: «(پس کیستی، تا به آن کسانی که ما را فرستادند جواب بپریم؟ درباره خود چه می گویی؟)»

۳۳. گفت: «من صدای ندا کننده‌ای در بیابانم، که راه خداوند را راست کنید، چنانکه اشعیا پیامبر گفت.»

۳۴. و فرستادگان از فریسیان بودند.

۳۵. پس از او سؤال کرده، گفتند: «اگر تو مسیح و الیاس و آن پیامبر نیستی، پس برای چه تعمید می‌دهی؟»

۳۶. یحیی در جواب ایشان گفت: «من با آب تعمید می‌دهم و در میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی‌شناسید.

۳۷. و او آن است که بعد از من می‌آید، اما پیش از من بوده است، که من لایق آن نیستم که بند کفشش را باز کنم.»

۳۸. و این در بیت‌عبره که آن طرف اردن است، در جایی که یحیی تعمید می‌داد اتفاق افتاد.

۳۹. و در فردای آن روز، یحیی، عیسی را دید که به سوی او می‌آید. پس گفت: «اینک بره خدا، که گناه جهان را بر

می‌دارد!

۳۰. این است آن کسی که من درباره‌اش گفتم، که مردی بعد از من می‌آید که بر من مقدم بود، زیرا که پیش از من بوده

است.

۳۱. و من او را نشناختم، اما تا اینکه او به اسرائیل آشکار گردد، برای همین من آدمم با آب تعمید دهم.»

۳۲. پس یحیی شهادت داده، گفت: «روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او قرار گرفت.

۳۳. و من او را نشناختم، اما او که مرا فرستاد تا با آب تعمید دهم، همان به من گفت، هر کسی که دیدی روح بر او نازل شد

و بر او قرار گرفت، همان است او که با روح‌القدس تعمید می‌دهد.

۳۴. و من دیدم، و شهادت می‌دهم که این پسر خدا است.»

نخستین شاگردان عیسی

۳۵. در روز بعد نیز یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود.

۳۶. و عیسی را دید که راه می‌رود؛ و گفت: «اینک، بره خدا.»

۳۷. و چون آن دو شاگرد کلام او را شنیدند، از پی عیسی روانه شدند.

۳۸. پس عیسی روی گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب می‌آیند. بدیشان گفت: «چه می‌خواهید؟» بدو گفتند: «رَبِّی

(یعنی معلم) در کجا اقامت می‌نمایی؟»

۳۹. بدیشان گفت: «بیاید و ببینید.» آنگاه آمدند و دیدند که کجا اقامت دارد، و آن روز را نزد او ماندند. و حدود به ساعت

دهم بود.

۴۰. و یکی از آن دو که سخن یحیی را شنیده، او را پیروی می‌کردند، آندریاس برادر شمعون پطرس بود.

۴۱. او اول برادر خود، شمعون را یافته، به او گفت: «مسیح (که ترجمه آن مسح شده است) را یافتیم.»

۴۲. و او را نزد عیسی آورد، عیسی بدو نگریسته، گفت: «تو شمعون پسر یونا هستی؛ و اکنون کیفا خوانده خواهی شد (که

ترجمه آن سنگ است).»

۴۳. در بامداد وقتی عیسی خواست به سوی جلیل روانه شود، فیلیپس را یافته، بدو گفت: «به دنبال من بیا.»

۴۴. و فیلیپس از بیت‌صیدا از شهر آندریاس و پطرس بود.

۴۵. فیلیپس نتانیل را یافته، بدو گفت: «آن کسی را که موسی در تورات و انبیا نوشته‌اند را یافته‌ایم، که عیسی پسر یوسف

ناصری است.»

۴۶. تَنَائِيل بدو گفت: «مگر می‌شود که از ناصِرِه چیزی خوب پیدا شود؟» فیلیپس بدو گفت: «بیا و بین.»
۴۷. و عیسی چون دید که تَنَائِيل به سوی او می‌آید، دربارۀ او گفت: «اینک اسرائیلی حقیقی را که در او حیلۀ ای نیست.»
۴۸. تَنَائِيل بدو گفت: «مرا از کجا می‌شناسی؟» عیسی در جواب وی گفت: «قبل از آنکه فیلیپس تو را دعوت کند، در حالیکه زیر درخت انجیر بودی تو را دیدم.»
۴۹. تَنَائِيل در جواب او گفت: «ای استاد تو پسرِ خدایی! تو پادشاه اسرائیل هستی!»
۵۰. عیسی در جواب او گفت: «آیا از اینکه به تو گفتم که تو را زیر درخت انجیر دیدم، ایمان آوردی؟ چیزهای بزرگتر از این را خواهی دید.»
۵۱. پس بدو گفت: «براستی، براستی به شما می‌گویم، که از این به بعد آسمان را خواهید دید که باز می‌شود، و فرشتگانِ خدا بر پسرِ انسان صعود و نزول می‌کنند.»

فصل ۲

نخستین معجزه در قانا

۱. و در روز سوّم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود.
۲. و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند.
۳. و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت: «شراب ندارند.»
۴. عیسی به وی گفت: «ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.»
۵. مادرش به نوکران گفت: «هر چه که به شما گوید بکنید.»
۶. و در آنجا شش کوزهٔ سنگی بر حسب تطهیر یهودیان نهاده بودند که هر یک، دو یا سه پیمانۀ [♦] گنجایش داشت.
۷. عیسی بدیشان گفت: «کوزه‌ها را از آب پُر کنید.» و آنها را تالِب پُر کردند.
۸. پس بدیشان گفت: «الآن بر دارید و به نزد رئیس مجلس ببرید.» پس ایشان آنرا بردند.
۹. و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود چشید و نمی‌دانست که از کجا آمده، اما نوکرانی که آب را کشیده بودند می‌دانستند؛ رئیس مجلس داماد را فرا خواند،
۱۰. و بدو گفت: «هر کسی شراب خوب را اوّل می‌آورد و نامرغوبتر را وقتی که مست شدند. اما تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟»
۱۱. و این ابتدای معجزاتی است که عیسی در قانای جلیل انجام داد و جلال خود را آشکار ساخت و شاگردانش به او ایمان آوردند.
۱۲. و بعد از آن، او با مادر و برادران و شاگردان خود به کَفَرناحوم آمد و در آنجا روزهای زیادی نماندند.

عیسی در معبد

۱۳. و چون عید فصَحِ یهود نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت،
۱۴. و در معبد، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر، و صرّافان را نشسته یافت.

♦ ۶:۲ دو یا سه پیمانۀ: حدوداً هفتاد و پنج تا صد و پانزده لیتر.

۱۵. پس تازیانه‌ای از ریسمان ساخته، همه را از معبد بیرون نمود، و هم گوسفندان و گاوان را، و پول صرافان را ریخت و تختهای ایشان را واژگون ساخت،
۱۶. و به کبوترفروشان گفت: «اینها را از اینجا بیرون برید و خانه پدر مرا خانه تجارت مسازید.»
۱۷. آنگاه شاگردان او به یاد آوردند که مکتوب است: «غیرت خانه تو مرا خورده است.»
۱۸. سپس یهودیان روی به او آورده، گفتند: «به ما چه علامتی نشان می‌دهی که این کارها را می‌کنی؟»
۱۹. عیسی در جواب ایشان گفت: «این معبد را خراب کنید، که در سه روز آن را برپا خواهم نمود.»
۲۰. آنگاه یهودیان گفتند: «در عرصه چهل و شش سال این معبد را بنا نموده‌اند؛ آیا تو در سه روز آن را برپا می‌کنی؟»
۲۱. اما او درباره معبد بدن خود سخن می‌گفت.
۲۲. پس وقتی که از مردگان برخاست شاگردانش به یاد آوردند که این را بدیشان گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که عیسی گفته بود ایمان آوردند.
۲۳. و هنگامی که در عید فصیح در اورشلیم بود بسیاری چون معجزاتی را که از او صادر می‌گشت دیدند، به نام او ایمان آوردند.
۲۴. اما عیسی خودش بدیشان اعتماد نکرد، زیرا که او همه را می‌شناخت.
۲۵. و از آنجا که احتیاج نداشت که کسی درباره انسان شهادت دهد، زیرا خود، آنچه در انسان بود می‌دانست.

فصل ۳

"باید شما از سر نو زاده شوید"

۱. و در آنجا شخصی از فریسیان، نیکودیموس نام، یکی از رؤسای یهود بود.
۲. او در شب نزد عیسی آمده، به وی گفت: «ای استاد می‌دانیم که تو معلم هستی که از جانب خدا آمده‌ای زیرا هیچ کس نمی‌تواند معجزاتی را که تو می‌نمایی نشان بدهد، جز اینکه خدا با وی باشد.»
۳. عیسی در جواب او گفت: «براستی، براستی به تو می‌گویم، اگر کسی از سر نو زاده نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند ببیند.»
۴. نیکودیموس بدو گفت: «چگونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد، زاده گردد؟ آیا می‌شود که بار دیگر داخل شکم مادر رفته، زاده شود؟»
۵. عیسی در جواب گفت: «براستی، براستی به تو می‌گویم، اگر کسی از آب و روح زاده نشود، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود.
۶. آنچه از جسم زاده شد جسم است، و آنچه از روح زاده گشت روح است.
۷. عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو زاده شوید.
۸. باد هر جا که می‌خوهد می‌وزد و صدای آنرا می‌شنوی، اما نمی‌دانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود. همچنین است هر که از روح زاده گردد.»
۹. نیکودیموس در جواب وی گفت: «چگونه ممکن است که چنین شود؟»

۱۰. عیسی در جواب وی گفت: «تو معلم اسرائیل هستی و این چیزها را نمی‌دانی؟»
۱۱. براستی، براستی به تو می‌گویم، آنچه می‌دانیم می‌گوییم، و به آنچه دیده‌ایم شهادت می‌دهیم، و شهادت ما را قبول نمی‌کنید.
۱۲. اگر با شما از امور زمینی سخن گفتم، باور نکردید، پس چگونه قبول می‌کنید، اگر از امور آسمانی صحبت کنم؟
۱۳. و هیچ‌کس به آسمان بالا نرفته است مگر آن کس که از آسمان پایین آمد، یعنی پسر انسان که در آسمان است.
۱۴. و همچنان که موسی مار را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود،
۱۵. تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد.
۱۶. زیرا خدا جهان را آنقدر محبت نمود، که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.
۱۷. زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا جهان را محکوم کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد.
۱۸. آنکه به او ایمان آورد، محکوم نمی‌شود؛ اما هر که ایمان نیاورد هم‌اکنون محکوم شده است، به جهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده.
۱۹. و حکم این است، که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، از آنجا که اعمال ایشان بد است.
۲۰. زیرا هر که عمل بد می‌کند، با نور دشمنی دارد و به سوی نور نمی‌آید، مبدا اعمال او سرزنش شود.
۲۱. اما کسی که به راستی عمل می‌کند به سوی نور می‌آید تا آنکه اعمال او آشکار گردد که در خدا کرده شده است.»
۲۲. و بعد از آن عیسی با شاگردان خود به زمین یهودیه آمد و با ایشان در آنجا به سر برده، تعمید می‌داد.
۲۳. و یحیی نیز در عیثون، نزدیک سلیم تعمید می‌داد، زیرا که در آنجا آب بسیار بود و مردم می‌آمدند و تعمید می‌گرفتند،
۲۴. چونکه یحیی هنوز در زندان حبس نشده بود.
۲۵. آنگاه راجع به آداب تطهیر، بحثی در میان شاگردان یحیی با یهودیان برخاست.
۲۶. پس به نزد یحیی آمده، به او گفتند: «ای استاد، آن شخصی که با تو در آن طرف اُردُن بود و تو برای او شهادت دادی، اکنون او تعمید می‌دهد و همه نزد او می‌آیند.»
۲۷. یحیی در جواب گفت: «هیچ‌کس چیزی نمی‌تواند دریافت کند، مگر آنکه از آسمان بدو داده شود.
۲۸. شما خود بر من شاهد هستید که گفتم من مسیح نیستم بلکه پیش از او فرستاده شدم.
۲۹. کسی که عروس دارد داماد است، اما دوست داماد که ایستاده او را می‌شنود، از صدای داماد با شادمانی خوشود می‌گردد. بنابراین خوشی من کامل گردید.
۳۰. او باید افزوده شود و من کم شوم.
۳۱. او که از بالا می‌آید، بالای همه است و آنکه از زمین است زمینی است و از زمین سخن می‌گوید؛ اما او که از آسمان می‌آید، بالای همه است.
۳۲. و آنچه را که دیده و شنیده، به آن شهادت می‌دهد و هیچ‌کس شهادت او را قبول نمی‌کند.
۳۳. و هر کسی که شهادت او را قبول کند، مَهر تأیید کرده براینکه خدا راست است.
۳۴. زیرا آن کسی را که خدا فرستاد، کلام خدا را سخن می‌گوید، چونکه خدا روح را به میزان عطا نمی‌کند.

۳۵. پدر پسر را محبت می‌نماید و همه چیز را به دست او سپرده است.

۳۶. آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه خشم خدا بر او می‌ماند.»

فصل ۴

عیسی و زن سامری

۱. و هنگامی که خداوند دانست که فریسیان شنیده‌اند که عیسی بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده، تعمید می‌دهد،
۲. با اینکه خود عیسی تعمید نمی‌داد بلکه شاگردانش،
۳. یهودیه را گذارده، باز به سوی جلیل رفت.
۴. و لازم بود که از سامره عبور کند
۵. پس به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک به آن قطعه زمینی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود رسید.
۶. و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین بر سر چاه نشسته بود و در حدود ساعت ششم بود
۷. که زنی سامری به جهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت: «بده بنوشم.»
۸. زیرا شاگردانش به جهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند.
۹. زن سامری بدو گفت: «چگونه تو که یهود هستی از من آب می‌خواهی و در حالیکه زن سامری می‌باشم؟» زیرا که یهودیان با سامریان معاشرت ندارند.
۱۰. عیسی در جواب او گفت: «اگر بخشش خدا را می‌دانستی و چه کسی است که به تو می‌گوید آب به من بده، تو از او خواهش می‌کردی و او به تو آب زنده می‌داد.»
۱۱. زن بدو گفت: «ای آقا، تو هیچ چیزی نداری که بکشی و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟»
۱۲. آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود و پسران و گله او از آن می‌آشامیدند؟»
۱۳. عیسی در جواب او گفت: «هر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد،
۱۴. اما کسی که از آبی که من به او می‌دهم بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می‌دهم در او چشمه آبی گردد و حیات جاودانی جاری می‌شود.»
۱۵. زن بدو گفت: «ای آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا به جهت آب کشیدن نیایم.»
۱۶. عیسی به او گفت: «برو و شوهر خود را بخوان و اینجا بیا.»
۱۷. زن در جواب گفت: «شوهر ندارم.» عیسی بدو گفت: «نیکو گفתי که شوهر نداری!»
۱۸. زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه هم‌اکنون داری شوهر تو نیست! این سخن را راست گفתי!»
۱۹. زن بدو گفت: «ای آقا می‌بینم که تو پیامبر هستی!»
۲۰. پدران ما در این کوه پرستش می‌کردند و شما می‌گویید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود.»
۲۱. عیسی بدو گفت: «ای زن مرا باور کن که ساعتی می‌آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد.»

۲۲. شما آنچه را که نمی‌دانید می‌پرستید، اما ما آنچه را که می‌دانیم عبادت می‌کنیم زیرا نجات از آن یهود است.
۲۳. اما ساعتی می‌آید بلکه هم‌اکنون است که در آن، پرستندگان حقیقی، پدر را با روح و راستی پرستش خواهند کرد، زیرا که پدر اینگونه کسان را برای پرستش خود خواستار است.
۲۴. خدا یک روح است و هر که او را پرستش کند می‌باید با روح و راستی پرستد.
۲۵. زن بدو گفت: «می‌دانم که مسیح (که مسح شده نام دارد) می‌آید. پس هنگامی که او آید از همه چیز به ما خبر خواهد داد.»
۲۶. عیسی بدو گفت: «من که با تو سخن می‌گویم همانم.»
۲۷. و در همان وقت شاگردانش آمده، تعجب کردند که با زنی سخن می‌گوید، با وجود این هیچ کس نگفت که چه می‌خواهی یا برای چه با او حرف می‌زنی.
۲۸. آنگاه زن سبوی خود را گذارده، به شهر رفت و به مردم گفت:
۲۹. «بیاید و مردی را ببینید که هر آنچه کرده بودم را به من گفت. آیا این مسیح نیست؟»
۳۰. پس از شهر بیرون شده و نزد او آمدند.
۳۱. و در ضمن آن شاگردان او خواهش نموده، گفتند: «ای استاد بخور.»
۳۲. بدیشان گفت: «من خوراکی دارم که بخورم و شما از آن خبر ندارید.»
۳۳. شاگردان به یکدیگر گفتند: «مگر کسی برای او خوراکی آورده!»
۳۴. عیسی بدیشان گفت: «خوراک من آن است که خواست فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم.
۳۵. آیا شما نمی‌گویید که چهار ماه دیگر فصل درو است؟ اینک به شما می‌گویم چشمان خود را بلند کنید و مزرعه‌ها را ببینید زیرا که هم اکنون برای درو سفید شده است.
۳۶. و دروگر اجرت می‌گیرد و ثمری در راه حیات جاودانی جمع می‌کند تا کارنده و دروکننده هر دو با هم خشنود گردند.
۳۷. زیرا این کلام در اینجا راست است که یکی می‌کارد و دیگری درو می‌کند.
۳۸. من شما را فرستادم تا چیزی را که در آن رنج نبرده‌اید درو کنید. دیگران کار کردند و شما در کار ایشان داخل شده‌اید.»
۳۹. پس در آن شهر بسیاری از سامریان به وسیله سخن آن زن که شهادت داد که «هر آنچه کرده بودم را به من باز گفت» بدو ایمان آوردند.
۴۰. و چون سامریان نزد او آمدند، از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند، و دو روز در آنجا ماند.
۴۱. و بسیاری دیگر به وسیله کلام او ایمان آوردند.
۴۲. و به زن گفتند که «بعد از این به وسیله سخن تو ایمان نمی‌آوریم زیرا خود شنیده و دانسته‌ایم که او در حقیقت مسیح و نجات دهنده عالم است.»

شفای پسر دربار

۴۳. اما بعد از دو روز از آنجا بیرون آمده، به سوی جلیل روانه شد.

۴۴. زیرا خود عیسی شهادت داد که هیچ پیامبری در وطن خود محترم نیست.
۴۵. پس چون به جلیل آمد، جلیلیان او را پذیرفتند زیرا هر چه در اورشلیم در عید کرده بود، دیدند، چونکه ایشان نیز در عید رفته بودند.
۴۶. پس عیسی به قنای جلیل آنجایی که آب را شراب ساخته بود، باز آمد. و در آنجا درباری بود که پسرش در کفرناحوم مریض بود.
۴۷. و چون شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است، نزد او آمده، خواهش کرد که فرود آید و پسرش را شفا دهد، زیرا که نزدیک به مرگ بود.
۴۸. عیسی بدو گفت: «جز اینک نشانه‌ها و معجزات را نبینید، به هیچ طوری ایمان نخواهید آورد.»
۴۹. دربار بدو گفت: «ای آقا قبل از آنکه پسرم بمیرد فرود بیا.»
۵۰. عیسی بدو گفت: «برو که پسر تو زنده است.» آن شخص به سخنی که عیسی بدو گفت ایمان آورده، روانه شد.
۵۱. و در وقتی که او می‌رفت، غلامانش او را استقبال نموده، مژده دادند و گفتند که پسر تو زنده است.
۵۲. پس از ایشان پرسید که «در چه ساعت بهتر شد؟» گفتند: «دیروز، در ساعت هفتم تب از او رها شد.»
۵۳. آنگاه پدر فهمید که در همان ساعت عیسی گفته بود: «پسر تو زنده است.» پس او و تمام اهل خانه او ایمان آوردند.
۵۴. و این نیز معجزه دوّم بود که از عیسی در وقتی که از یهودیه به جلیل آمد، به ظهور رسید.

فصل ۵

در کنار حوض بیت حسدا

۱. بعد از اینها عید یهودیان بود و عیسی به اورشلیم آمد.
۲. و در اورشلیم پیش دروازه گوسفندان حوضی است که آن را به عبرانی بیت حسدا می‌گویند که پنج ایوان دارد.
۳. و در آنجا جمعی بسیار، از مریضان و کوران و لنگان و شلان خوابیده، منتظر حرکت آب می‌بودند.
۴. زیرا که فرشته‌ای از جانب خداوند در هنگام ویژه‌ای بر آن حوض نازل می‌شد و آب را به حرکت می‌آورد؛ هر که بعد از حرکت آب، اول وارد حوض می‌شد، از هر مرضی که داشت شفا می‌یافت.
۵. و در آنجا مردی بود که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود.
۶. چون عیسی او را خوابیده دید و دانست که مرض او طول کشیده است، بدو گفت: «آیا می‌خواهی شفا یابی؟»
۷. مریض او را جواب داد که «ای آقا کسی ندارم که هنگامی که آب به حرکت آید، مرا در حوض بگذارد، ولی وقتی که می‌آیم، دیگری پیش از من قدم گذاشته است.»
۸. عیسی بدو گفت: «برخیز و بستر خود را برداشته، روانه شو!»
۹. و بی‌درنگ، آن مرد شفا یافت و بستر خود را برداشته، روانه گردید. و آن روز سبت بود.
۱۰. پس یهودیان به آن کسی که شفا یافته بود، گفتند: «روز سبت است و بر تو روا نیست که بستر خود را برداری.»
۱۱. او در جواب ایشان گفت: «آن کسی که مرا شفا داد، همان به من گفت بستر خود را بردار و برو.»
۱۲. پس از او پرسیدند: «کیست آنکه به تو گفت، بستر خود را بردار و برو؟»

۱۳. اما آن کسی که شفا یافته بود نمی دانست آن که بود، زیرا که عیسی ناپدید شد چون جمعیتی در آنجا بود.
۱۴. و بعد از آن، عیسی او را در معبد یافته، بدو گفت: «اکنون شفا یافته‌ای. دیگر گناه مکن تا برای تو بدتر نگردد.»
۱۵. آن مرد رفت و یهودیان را خبر داد که «آنکه مرا شفا داد، عیسی است.»
۱۶. و از این سبب یهودیان عیسی را آزار می کردند و قصد قتل او را داشتند، زیرا که این کار را در روز سبت کرده بود.
۱۷. اما عیسی در جواب ایشان گفت که «پدر من تا کنون کار می کند و من نیز کار می کنم.»
۱۸. پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند، زیرا که نه تنها که سبت را می شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می ساخت.
۱۹. آنگاه عیسی در جواب ایشان گفت: «براستی، براستی به شما می گویم که پسر از خود هیچ نمی تواند کند مگر آنچه بیند که پدر به عمل آرد، زیرا که آنچه او می کند، همچنین پسر نیز می کند.
۲۰. زیرا که پدر پسر را دوست می دارد و هر آنچه خود می کند بدو نشان می دهد و اعمال بزرگتر از این را بدو نشان خواهد داد تا شما تعجب نمایید.
۲۱. زیرا همچنان که پدر مردگان را بر می خیزاند و زنده می کند، همچنین پسر نیز هر که را می خواهد زنده می کند.
۲۲. زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است.
۲۳. تا آنکه همه پسر را احترام بگذارند، همچنان که پدر را احترام می گذارند؛ و کسی که به پسر احترام نگذارد، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است.
۲۴. براستی، براستی به شما می گویم، هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی آید، بلکه از مرگ به حیات منتقل گشته است.
۲۵. براستی، براستی به شما می گویم، که ساعتی می آید بلکه اکنون است که مردگان صدای پسر خدا را می شنوند و هر که بشنود زنده گردد.
۲۶. زیرا همچنان که پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد.
۲۷. و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکند زیرا که پسر انسان است.
۲۸. و از این تعجب مکنید زیرا ساعتی می آید که در آن تمام کسانی که در قبرها می باشند، صدای او را خواهند شنید،
۲۹. و بیرون خواهند آمد؛ هر که اعمال نیکو کرد، برای رستخیزی به حیات و هر که اعمال بد کرد، به جهت رستخیزی به لعنت.
۳۰. من از خود هیچ نمی توانم بکنم بلکه چنانکه شنیده‌ام داوری می کنم و داوری من عادل است زیرا که اراده خود را نمی خواهم بلکه اراده پدری را که مرا فرستاده است.
۳۱. اگر من بر خود شهادت دهم، شهادت من راست نیست.
۳۲. دیگری هست که بر من شهادت می دهد و می دانم که شهادتی که او بر من می دهد راست است.
۳۳. شما نزد یحیی فرستادید و او به راستی شهادت داد.
۳۴. اما من شهادت انسان را قبول نمی کنم، اما این سخنان را می گویم تا شما نجات یابید.
۳۵. او چراغ افروخته و درخشنده‌ای بود و شما خواستید که مدتی به نور او شادی کنید.

۳۶. و اما من شهادت بزرگتر از یحیی دارم، زیرا آن کارها را پدر به من عطا کرد تا کامل کنم، یعنی این کارهایی که من می‌کنم، بر من شهادت می‌دهد که پدر مرا فرستاده است.

۳۷. و خود پدر که مرا فرستاد، به من شهادت داده است که هرگز صدای او را نشنیده و صورت او را ندیده‌اید،

۳۸. و کلام او را در خود ثابت ندارید، زیرا کسی را که پدر فرستاد، شما بدو ایمان نیاوردید.

۳۹. ((کتب را تفتیش می‌کنید، زیرا شما گمان دارید که در آنها حیات جاودانی دارید؛ و آنها هستند که به من شهادت می‌دهند.

۴۰. و نمی‌خواهید نزد من آیید تا حیات یابید.

۴۱. جلال را از مردم نمی‌پذیرم.

۴۲. ولی شما را می‌شناسم که در خود محبت خدا را ندارید.

۴۳. من به نام پدر خود آمده‌ام و مرا قبول نمی‌کنید، ولی هرگاه دیگری به نام خود آید، او را قبول خواهید کرد.

۴۴. شما چگونه می‌توانید ایمان آورید و هر کدام جلال از یکدیگر می‌طلبید و جلالی را که تنها از خدا است را خواستار نیستید؟

۴۵. گمان مبرید که من نزد پدر شما را متهم خواهم کرد. کسی هست که شما را متهم می‌کند و آن موسی است که بر او امیدوار هستید.

۴۶. زیرا اگر موسی را قبول می‌کردید، مرا نیز قبول می‌کردید چونکه او درباره من نوشته است.

۴۷. اما چون نوشته‌های او را قبول نمی‌کنید، پس چگونه سخنهای مرا قبول خواهید کرد.))

فصل ۶

تغذیه خوراک به پنجهزار نفر. عیسی بر دریا راه می‌رود.

۱. و بعد از آن عیسی به آن طرف دریای جلیل که دریای طبریّه باشد، رفت.
۲. و جمع بسیاری از عقب او آمدند زیرا آن معجزاتی را که به مریضان می‌نمود، می‌دیدند.
۳. آنگاه عیسی از کوهی بالا آمده، با شاگردان خود در آنجا بنشست.
۴. و فصیح که عید یهود است، نزدیک بود.
۵. پس عیسی چشمان خود را بلند کرده، دید که جمع بسیاری به طرف او می‌آیند. به فیلیپس گفت: ((از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟))
۶. و این را از روی امتحان به او گفت، زیرا خود می‌دانست چه باید کرد.
۷. فیلیپس او را جواب داد که ((دویست دینار نان، برای اینها کافی نیست تا هر یک اندکی بگیرند!))
۸. یکی از شاگردانش که آندریاس برادر شمعون پطرس باشد، به او گفت:
۹. ((در اینجا پسری است که پنج نان جو و دو ماهی دارد. ولی اینها چه هستند برای این همه؟))
۱۰. عیسی گفت: ((مردم را بنشانید.)) و در آن مکان، چمن بسیار بود، و آن گروه که حدود به پنج هزار مرد بودند نشستند.

۱۱. عیسی نانها را گرفته و شکر نموده، به شاگردان داد و شاگردان به آنانی که نشسته بودند دادند؛ و همچنین از ماهیان کوچک نیز به قدری که خواستند.

۱۲. و چون سیر گشتند، به شاگردان خود گفت: «خُرده‌های باقی مانده را جمع کنید تا چیزی تباہ نشود.»

۱۳. پس جمع کردند و از خُرده‌های پنج نان جو که از آنانی که خوردند زیاده آمده بود، دوازده سبد را پر کردند.

۱۴. و چون مردمان این معجزه را که عیسی انجام داده بود را دیدند، گفتند که «این حقیقتاً همان پیامبر است که باید در جهان بیاید!»

۱۵. و اما عیسی چون دانست که می‌خواهند بیایند و او را به زور برده، پادشاه سازند، باز تنها به کوه بالا رفت.

۱۶. و چون شب شد، شاگردانش به سوی دریا پایین رفتند،

۱۷. و به کشتی سوار شده، به آن طرف دریا به کفرناحوم روانه شدند. و چون تاریک شد عیسی هنوز نزد ایشان نیامده بود.

۱۸. و دریا به علت وزیدن باد شدید به تلاطم آمد.

۱۹. پس وقتی که حدود به بیست و پنج یا سی تیرپرتاب[♦] پارو زدند، عیسی را دیدند که بر روی دریا راه رفته، نزدیک کشتی می‌آید. پس ترسیدند.

۲۰. او بدیشان گفت: «(من هستم، مترسید!)»

۲۱. پس خواستند او را در کشتی بیاورند، و بیدرنگ کشتی به آن زمینی که عازم آن بودند رسید.

نان حیات

۲۲. در روز بعد گروهی که در آن طرف دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ قایقی نبود غیر از آن که شاگردان او داخل آن شده بودند و عیسی با شاگردان خود داخل آن قایق نشده، بلکه شاگردانش تنها رفته بودند.

۲۳. اما قایقهای دیگر از طبریّه آمد، نزدیک به آنجایی که نان خورده بودند بعد از آنکه خداوند شکر گفته بود.

۲۴. پس چون آن گروه دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، ایشان نیز به کشتیها سوار شده، در طلب عیسی به کفرناحوم آمدند.

۲۵. و چون او را در آن طرف دریا یافتند، بدو گفتند: «(ای استاد، کی به اینجا آمدی؟)»

۲۶. عیسی در جواب ایشان گفت: «(براستی براستی به شما می‌گویم، که مرا می‌طلبید نه به خاطر معجزاتی که دیدید، بلکه به خاطر آن نانهایی که خوردید و سیر شدید.)»

۲۷. برای خوراک فانی کار مکنید، بلکه برای خوراکی که تا حیات جاودانی باقی است، که پسر انسان آن را به شما خواهد داد، زیرا خدای پدر بر او مَهر زده است.»

۲۸. از اینرو بدو گفتند: «(چه کنیم تا اعمال خدا را بجا آورده باشیم؟)»

۲۹. عیسی در جواب ایشان گفت: «(عمل خدا این است، که به آن کسی که او فرستاد، ایمان بیاورید.)»

۳۰. از اینرو بدو گفتند: «(پس چه معجزه‌ای نشان می‌دهی تا آن را دیده، و به تو ایمان آوریم؟ چه کار می‌کنی؟)»

۳۱. پدران ما در بیابان مَن را خوردند، چنانکه مکتوب است، که از آسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخورند.»

♦ ۱۹:۶ تیرپرتاب: در یونانی استادیاء، مسافتی حدود به ۱۸۵ متر، یا یک هشتم مایل - حدود به چهار و نیم یا پنج و نیم کیلومتر

۳۲. عیسی بدیشان گفت: «براستی براستی، به شما می گویم، که موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما می دهد.
۳۳. زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، و به جهان حیات می بخشد.»
۳۴. آنگاه بدو گفتند: «ای خداوند، این نان را همواره به ما بده.»
۳۵. عیسی بدیشان گفت: «من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آورد، هرگز تشنه نگردد.
۳۶. اما به شما گفتم که مرا هم دیدید و ایمان نمی آورید.
۳۷. تمام آنچه پدر به من عطا کند، به جانب من آید و هر که به جانب من آید، او را هرگز بیرون نخواهم کرد.
۳۸. زیرا که از آسمان نزول کردم نه تا به اراده خود عمل کنم، بلکه به اراده فرستنده خود.
۳۹. و اراده پدری که مرا فرستاد این است، که از تمام آنچه به من عطا کرد، چیزی را از دست ندهم، بلکه در روز بازپسین آن را برخیزانم.
۴۰. و اراده فرستنده من این است که هر که پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی خواهد داشت، و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.»
۴۱. پس یهودیان درباره او همه می کردند زیرا گفته بود: «من هستم آن نانی که از آسمان نازل شد.»
۴۲. و گفتند: «آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را می شناسیم؟ پس چگونه می گوید که از آسمان نازل شدم؟»
۴۳. عیسی در جواب ایشان گفت: «با یکدیگر همه می کنید.
۴۴. کسی نمی تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.
۴۵. در پیامبران مکتوب است که، همه از خدا تعلیم خواهند یافت. پس هر کس از پدر شنید و آگاه شد، نزد من می آید.
۴۶. نه اینکه کسی پدر را دیده است، جز آن کسی که از جانب خداست، او پدر را دیده است.
۴۷. براستی، براستی به شما می گویم، هر که به من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد.
۴۸. من نان حیات هستم.
۴۹. پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند.
۵۰. این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد.
۵۱. من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا ابد زنده خواهد ماند و نانی که من می دهم بدن من است که آن را به جهت حیات جهان می بخشم.»
۵۲. پس یهودیان با یکدیگر مجادله کرده، می گفتند: «چگونه این شخص می تواند بدن خود را به ما دهد تا بخوریم؟»
۵۳. عیسی بدیشان گفت: «براستی، براستی به شما می گویم اگر بدن پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید.
۵۴. و هر که بدن مرا بخورد و خون مرا بنوشد، حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم برخیزانید.

۵۵. زیرا که بدن من، خوردنی حقیقی، و خون من آشامیدنی حقیقی است.
۵۶. پس هر که بدن مرا می خورد و خون مرا می نوشد، در من می ماند و من در او.
۵۷. چنانکه پدر زنده مرا فرستاد و من از پدر زنده هستم، همچین کسی که مرا بخورد او نیز از من زنده می شود.
۵۸. این است نانی که از آسمان نازل شد، نه مانند آنکه پدران شما من را خوردند و مردند؛ بلکه هر که این نان را بخورد تا ابد زنده ماند.»
۵۹. این سخنان را وقتی که در کفرناحوم تعلیم می داد، در کنیسه گفت.
۶۰. آنگاه بسیاری از شاگردان او چون این را شنیدند گفتند: «این کلام سخت است! چه کسی می تواند آنرا بشنود؟»
۶۱. چون عیسی در خود دانست که شاگردانش در این امر مهمه می کنند، بدیشان گفت: «آیا این شما را لغزش می دهد؟»
۶۲. پس اگر پسر انسان را بینید که به جایی که در اول بود صعود می کند چه؟
۶۳. آن روح است که زنده می کند اما جسم سودی ندارد. کلامی که من به شما می گویم، روح و حیات هستند.
۶۴. اما بعضی از شما هستند که ایمان نمی آورند.» زیرا که عیسی از ابتدا می دانست چه کسانی هستند که ایمان نمی آورند و کیست که او را تسلیم خواهد کرد.
۶۵. پس گفت: «از این سبب به شما گفتم که کسی نزد من نمی تواند بیاید مگر آنکه پدر من، آن را بدو عطا کند.»

اعتراف پطرس

۶۶. در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند.
۶۷. آنگاه عیسی به آن دوازده گفت: «آیا شما نیز می خواهید بروید؟»
۶۸. شمعون پطرس به او جواب داد: «خداوند نزد چه کسی برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است.
۶۹. و ما ایمان آورده و شناخته ایم که تو مسیح پسر خدای زنده هستی.»
۷۰. عیسی بدیشان جواب داد: «آیا من شما دوازده را بر نگزیدم و حال آنکه یکی از شما ابلیسی است.»
۷۱. و این را درباره یهودا پسر شمعون اسخریوطی گفت، زیرا او بود که می بایست تسلیم کننده وی بشود، و یکی از آن دوازده بود.

فصل ۷

مقابله رهبران یهودی با عیسی

۱. و بعد از آن عیسی در جلیل می گشت زیرا نمی خواست در یهودیه راه رود، چونکه یهودیان قصد قتل او را داشتند.
۲. و عید یهود که عید خیمه ها باشد نزدیک بود.
۳. پس برادرانش بدو گفتند: «از اینجا روانه شده، به یهودیه برو تا شاگردانت نیز آن اعمالی که تو می کنی را ببینند، زیرا هر که می خواهد آشکار شود، در پنهانی کار نمی کند. پس اگر این کارها را می کنی، خود را به جهان بنما.»
۴. زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند.
۵. آنگاه عیسی بدیشان گفت: «وقت من هنوز نرسیده، اما وقت شما همیشه حاضر است.
۶. جهان نمی تواند شما را دشمن دارد و اما مرا دشمنی دارد زیرا که من بر آن شهادت می دهم که اعمالش بد است.

۸. شما برای این عید بروید. من اکنون به این عید نمی‌آیم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده است.))
۹. چون این را بدیشان گفت، در جلیل توقف نمود.
۱۰. اما چون برادرانش برای عید رفته بودند، او نیز آمد، نه بطور آشکار بلکه در پنهانی.
۱۱. اما یهودیان در عید او را جستجو نموده، می‌گفتند که او کجا است.
۱۲. و در میان مردم درباره‌ی او مهمه بسیار بود. بعضی می‌گفتند که مردی نیکو است و دیگران می‌گفتند، نه! بلکه گمراه کننده مردم است.
۱۳. با وجود این بسبب ترس از یهودیان، هیچ کس درباره‌ی او آشکاراً حرف نمی‌زد.
۱۴. و چون نصف عید گذشته بود، عیسی به معبد آمده، تعلیم می‌داد.
۱۵. و یهودیان تعجب نموده، گفتند: ((این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کلام را می‌داند؟))
۱۶. عیسی در جواب ایشان گفت: ((تعلیم من از من نیست، بلکه از فرستنده من است.
۱۷. اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آورد، درباره‌ی تعلیم خواهد دانست که از خدا است یا آنکه من از خود سخن می‌گویم.
۱۸. هر که از خود سخن گوید، جلال خود را طالب است و اما هر که طالب جلال فرستنده خود باشد، او صادق است و در او ناراستی نیست.
۱۹. آیا موسی شریعت را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شما نیست که به شریعت عمل کند. از برای چه می‌خواهید مرا به قتل رسانید؟))
۲۰. آنگاه همه در جواب گفتند: ((تو دیوزده‌ای! که در پی کشتن تو می‌باشد؟))
۲۱. عیسی در جواب ایشان گفت: ((یک عمل نمودم و همه شما از آن متعجب شدید.
۲۲. موسی ختنه را به شما داد نه آنکه از موسی باشد بلکه از اجداد و در روز سبت مردم را ختنه می‌کنید.
۲۳. پس اگر کسی در روز سبت ختنه شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا بر من خشم می‌آورید از آن سبب که در روز سبت شخصی را شفای کامل دادم؟
۲۴. بحسب ظاهر داوری مکنید بلکه به راستی داوری نمایید.))
۲۵. پس بعضی از اهل اورشلیم گفتند: ((آیا این آن نیست که قصد قتل او را دارند؟
۲۶. و اینک آشکارا حرف می‌زند و بدو هیچ نمی‌گویند. آیا آنانی که حکمرانند یقیناً می‌دانند که او در حقیقت مسیح است؟
۲۷. با این وجود این شخص را می‌دانیم که از کجا است، اما وقتی که مسیح آید هیچ کس نمی‌داند که از کجا است.))
۲۸. و عیسی چون در معبد تعلیم می‌داد، ندا کرده، گفت: ((مرا می‌شناسید و نیز می‌دانید از کجا هستم و از خود نیامده‌ام بلکه فرستنده من حق است که شما او را نمی‌شناسید.
۲۹. اما من او را می‌شناسم زیرا که از او هستم و او مرا فرستاده است.))
۳۰. آنگاه خواستند که او را بگیرند، ولی کسی بر او دست ننهاد زیرا که ساعت او هنوز نرسیده بود.

۳۱. آنگاه بسیاری از آن جمعیت بدو ایمان آوردند و گفتند: «وقتی که مسیح آید، آیا معجزاتی بیشتر از اینها که این شخص نشان می‌دهد را انجام خواهد داد؟»
۳۲. چون فریسیان شنیدند که مردم این چیزها را درباره‌ی او این همه می‌کنند، فریسیان و سران کاهنان، خادمان را فرستادند تا او را بگیرند.
۳۳. آنگاه عیسی گفت: «اندک زمانی دیگر با شما هستم، بعد نزد فرستنده‌ی خود می‌روم.
۳۴. و مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و آنجایی که من هستم شما نمی‌توانید آمد.»
۳۵. پس یهودیان با یکدیگر گفتند: «او کجا می‌خواهد برود که ما او را نتوانیم یافت؟ آیا می‌خواهد به سوی پراکنده‌گان در میان یونانیان رود و یونانیان را تعلیم دهد؟
۳۶. این چه کلامی است که گفت، مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و جایی که من هستم شما نمی‌توانید آمد؟»
۳۷. و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت: «هر که تشنه است نزد من آید و بنوشد.
۳۸. هر که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.»
۳۹. اما این را گفت درباره‌ی روح که هر که به او ایمان آورد او را خواهد یافت زیرا که روح القدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی هنوز جلال نیافته بود.
۴۰. آنگاه بسیاری از آن جماعت، چون این کلام را شنیدند، گفتند: «در حقیقت این شخص همان پیامبر است.»
- "هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است!"**
۴۱. و بعضی گفتند: «او مسیح است.» و بعضی گفتند: «مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟»
۴۲. آیا کتاب نگفته است که از نسل داود و از بیت‌لحم، دهی که داوود در آن بود، مسیح ظاهر خواهد شد؟»
۴۳. پس درباره‌ی او در میان مردم اختلاف افتاد.
۴۴. و بعضی از ایشان خواستند او را بگیرند، اما هیچ‌کس بر او دست ننهاده.
۴۵. پس خادمان نزد سران کاهنان و فریسیان آمدند. آنها بدیشان گفتند: «برای چه او را نیاوردید؟»
۴۶. خادمان در جواب گفتند: «هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است!»
۴۷. آنگاه فریسیان در جواب ایشان گفتند: «آیا شما نیز گمراه شده‌اید؟»
۴۸. مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟
۴۹. ولی این جماعت که شریعت را نمی‌دانند، ملعون می‌باشند.»
۵۰. نیکودیموس، آنکه در شب نزد او آمده و یکی از ایشان بود، بدیشان گفت:
۵۱. «آیا شریعت ما بر کسی قضاوت می‌کند، جز آنکه اول سخن او را بشنود و کار او را دریافت کنند؟»
۵۲. ایشان در جواب وی گفتند: «مگر تو نیز جلیلی هستی؟ بررسی کن و ببین زیرا که هیچ پیامبری از جلیل بر نخاسته است.»
۵۳. پس هر یک به خانه‌ی خود رفتند.

فصل ۸

۱. اما عیسی به کوه زیتون رفت.
 ۲. و بامدادان باز به معبد آمد و چون تمام مردم نزد او آمدند نشسته، ایشان را تعلیم می داد.
 ۳. که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته،
 ۴. بدو گفتند: «ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد؛
 ۵. و موسی در شریعت به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه می گویی؟»
 ۶. و این را از روی امتحان بدو گفتند تا او را متهم سازند. اما عیسی سر به زیر افکنده، با انگشت خود بر روی زمین می نوشت.
 ۷. و چون در سؤال کردن مداومت نمودند، خود را راست کرده، و بدیشان گفت: «هر کس از شما گناه ندارد اول بر او سنگ اندازد.»
 ۸. و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می نوشت.
 ۹. پس چون شنیدند، از وجدان خود محکوم شده، از ارشدترین شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود.
 ۱۰. پس عیسی چون خود را راست کرد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت: «ای زن آن مدعیان تو کجا هستند؟ آیا هیچ کس تو را محکوم نکرد؟»
 ۱۱. گفت: «هیچ کس ای آقا.» عیسی گفت: «من هم بر تو حکم نمی کنم. برو و دیگر گناه مکن.»
- ### نور جهان
۱۲. پس عیسی باز بدیشان خطاب کرد، گفت: «من نور جهان هستم. کسی که مرا پیروی کند، در تاریکی راه نخواهد رفت، بلکه نور حیات را خواهد یافت.»
 ۱۳. آنگاه فریسیان بدو گفتند: «تو بر خود شهادت می دهی، پس شهادت تو راست نیست.»
 ۱۴. عیسی در جواب ایشان گفت: «هر چند من بر خود شهادت می دهم، شهادت من راست است زیرا که می دانم که از کجا آمده ام و به کجا خواهم رفت، اما شما نمی دانید از کجا آمده ام و به کجا می روم.
 ۱۵. شما بحسب جسم حکم می کنید اما من بر هیچ کس حکم نمی کنم.
 ۱۶. و اگر من حکم دهم، حکم من راست است، از آنرو که تنها نیستم بلکه من و پدری که مرا فرستاد.
 ۱۷. و نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دو کس حق است.
 ۱۸. من بر خود شهادت می دهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت می دهد.»
 ۱۹. بدو گفتند: «پدر تو کجا است؟» عیسی جواب داد که «نه مرا می شناسید و نه پدر مرا. اگر مرا می شناختید پدر مرا نیز می شناختید.»
 ۲۰. و این کلام را عیسی در خزانه گفت، وقتی که در معبد تعلیم می داد؛ و هیچ کس او را نگرفت به جهت آنکه ساعت او هنوز نرسیده بود.

۲۱. باز عیسی بدیشان گفت: «من می‌روم و مرا طلب خواهید کرد و در گناهان خود خواهید مُرد و جایی که من می‌روم شما نمی‌توانید آمد.»

۲۲. یهودیان گفتند: «آیا تصمیم قتل خود را دارد که می‌گوید به جایی خواهیم رفت که شما نمی‌توانید آمد؟»

۲۳. ایشان را گفت: «شما از پایین می‌باشید اما من از بالا. شما از این جهان هستید، اما من از این جهان نیستم.»

۲۴. از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مُرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم، در گناهان خود خواهید مُرد.»

۲۵. بدو گفتند: «تو کیستی؟» عیسی بدیشان گفت: «همانم که از اوّل نیز به شما گفتم.»

۲۶. من چیزهای بسیار دارم که درباره‌ی شما بگویم و حکم کنم؛ اما آنکه مرا فرستاد حقّ است و من آنچه از او شنیده‌ام، به جهان می‌گویم.»

۲۷. ایشان نفهمیدند که بدیشان درباره‌ی پدر سخن می‌گوید.

۲۸. عیسی بدیشان گفت: «وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی‌کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد، سخن می‌گویم.»

۲۹. و او که مرا فرستاد، با من است، و پدر مرا تنها نگذاشته است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده‌ی او را بجا می‌آورم.»

عیسی بزرگتر از ابراهیم

۳۰. چون این را گفت، بسیاری بدو ایمان آوردند.

۳۱. پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند، گفت: «اگر شما در کلام من بمانید، حقیقتاً شاگرد من خواهید شد،

۳۲. و راستی را خواهید شناخت و راستی شما را آزاد خواهد کرد.»

۳۳. بدو جواب دادند که «اولاد ابراهیم می‌باشیم و هرگز اسیر هیچ‌کس نبوده‌ایم. پس چگونه تو می‌گویی که آزاد خواهید شد؟»

۳۴. عیسی در جواب ایشان گفت: «براستی، براستی به شما می‌گویم هر که گناه می‌کند، برده‌ی گناه است.»

۳۵. و برده همیشه در خانه نمی‌ماند، اما یک پسر همیشه می‌ماند.

۳۶. پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید شد.

۳۷. می‌دانم که اولاد ابراهیم هستید، اما می‌خواهید مرا بکشید زیرا کلام من در شما جای ندارد.

۳۸. من آنچه نزد پدر خود دیده‌ام می‌گویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده‌اید می‌کنید.»

۳۹. در جواب او گفتند که «پدر ما ابراهیم است.» عیسی بدیشان گفت: «اگر اولاد ابراهیم می‌بودید، اعمال ابراهیم را بجا می‌آوردید.»

۴۰. اما الآن می‌خواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به حقیقتی که از خدا شنیده‌ام سخن می‌گویم. ابراهیم چنین نکرد.

۴۱. شما اعمال پدر خود را بجا می‌آوردید.» بدو گفتند که «ما از زنا زاییده نشده‌ایم. یک پدر داریم که خدا است.»

۴۲. عیسی به ایشان گفت: «اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده‌ام، زیرا که من از خود نیامده‌ام بلکه او مرا فرستاده است.»

۴۳. برای چه سخن مرا نمی‌فهمید؟ برای آنکه کلام مرا نمی‌توانید بشنوید.
۴۴. شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهشهای پدر خود را می‌خواهید به عمل آورید. او از اوّل قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌شود، برای آنکه در او راستی نیست. هر گاه به دروغ سخن می‌گویند، از ذات خود می‌گویند زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است.
۴۵. و اما چونکه من راست می‌گویم، مرا باور نمی‌کنید.
۴۶. چه کسی است از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست می‌گویم، چرا مرا باور نمی‌کنید؟
۴۷. کسی که از خدا است، کلام خدا را می‌شنود و از این سبب شما نمی‌شنوید زیرا که از خدا نیستید.
۴۸. سپس یهودیان در جواب او گفتند: «آیا ما خوب نگفتیم که تو سامری هستی و دیو داری؟»
۴۹. عیسی جواب داد که «من دیوزده نیستم، ولی پدر خود را حرمت می‌دارم و شما مرا بی‌حرمت می‌سازید.
۵۰. من جلال خود را نمی‌خواهم، کسی هست که می‌خواهد و داوری می‌کند.
۵۱. براستی، براستی به شما می‌گویم، اگر کسی کلام مرا نگاه دارد، مرگ را تا به ابد نخواهد دید.»
۵۲. پس یهودیان بدو گفتند: «الآن دانستیم که دیوزده‌ای! ابراهیم و پیامبران مُردند و تو می‌گویی اگر کسی کلام مرا نگاه دارد، مرگ را تا ابد نخواهد چشید؟»
۵۳. آیا تو از پدر ما ابراهیم که مُرد و پیامبرانی که مُردند بزرگتر هستی؟ خود را که می‌دانی؟»
۵۴. عیسی جواب داد: «اگر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا جلال می‌بخشد، آنکه شما می‌گویید خدایتان است.
۵۵. و او را نمی‌شناسید، اما من او را می‌شناسم و اگر بگویم که او را نمی‌شناسم مثل شما دروغگو می‌باشم. اما او را می‌شناسم و کلام او را نگاه می‌دارم.
۵۶. پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند، و دید و شادمان گردید.»
۵۷. یهودیان بدو گفتند: «هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟»
۵۸. عیسی بدیشان گفت: «براستی، براستی به شما می‌گویم، که پیش از آنکه ابراهیم بود من هستم.»
۵۹. آنگاه سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. اما عیسی خود را مخفی ساخت و از میانشان گذشته، از معبد بیرون شد و همچنان برفت.

فصل ۹

شفای کور مادرزاد

۱. و وقتی که می‌رفت، کوری مادرزاد را دید.
۲. و شاگردانش از او سؤال کرده، گفتند: «ای استاد، چه کسی گناه کرد، این شخص یا والدین او که کور زاییده شد؟»
۳. عیسی جواب داد که «گناه را نه این شخص کرد و نه والدینش، بلکه تا اعمال خدا در وی نشان داده شود.
۴. هنگامی که روز است، باید من به کارهای فرستنده خود مشغول باشم. شب می‌آید که در آن هنگام هیچ کس نمی‌تواند کاری کند.

۵. هنگامی که در جهان هستم، من نور جهانم.»
۶. این را گفت و آب دهان بر زمین انداخته، از آب گل ساخت و گل را به چشمان کور مالید،
۷. و بدو گفت: «برو در حوض سیلوحا (که به معنی فرستاده است) بشوی.» پس رفته شست و بینا شده، برگشت.
۸. پس همسایگان و کسانی که او را پیش از آن در حالت کوری دیده بودند، گفتند: «آیا این آن نیست که می نشست و گدایی می کرد؟»
۹. بعضی گفتند: «همان است.» و بعضی گفتند: «شبهت بدو دارد.» او گفت: «من همانم.»
۱۰. بدو گفتند: «پس چگونه چشمان تو باز گشت؟»
۱۱. او جواب داد: «شخصی که او را عیسی می گویند، گل ساخت و بر چشمان من مالیده، به من گفت به حوض سیلوحا برو و بشوی. آنگاه رفتم و شسته بینا گشتم.»
۱۲. به وی گفتند: «آن شخص کجا است؟» گفت: «نمی دانم.»
۱۳. پس او را که قبلاً کور بود، نزد فریسیان آوردند.
۱۴. و آن روزی که عیسی گل ساخته، چشمان او را باز کرد، روز سبّت بود.
۱۵. آنگاه فریسیان نیز از او سؤال کردند که «چگونه بینا شدی؟» بدیشان گفت: «گل به چشمهای من گذاشت و من شستم و بینا شدم.»
۱۶. بعضی از فریسیان گفتند: «آن شخص از جانب خدا نیست، زیرا که سبّت را نگاه نمی دارد.» دیگران گفتند: «چگونه شخص گناهکار می تواند مثل این معجزات نشان دهد.» و در میان ایشان اختلاف افتاد.
۱۷. باز بدان کور گفتند: «تو درباره او چه می گویی که چشمان تو را بینا ساخت؟» گفت: «او پیامبر است.»
۱۸. اما یهودیان سرگذشت او را باور نکردند که کور بوده و بینا شده است، تا آنکه والدین آن بینا شده را طلبیدند.
۱۹. و از ایشان سؤال کرده، گفتند: «آیا این پسر شما است که می گوید کور متولد شده؟ پس چگونه حالا بینا گشته است؟»
۲۰. والدین او در جواب ایشان گفتند: «می دانیم که این پسر ما است و کور متولد شده بود.
۲۱. اما حالا چطور می بیند، نمی دانیم و نمی دانیم چه کسی چشمان او را باز نموده. او بالغ است، از وی سؤال کنید تا او درباره خود بیان کند.»
۲۲. والدین او چنین گفتند، زیرا که از یهودیان می ترسیدند، چون پیش از این یهودیان با خود موافقت کرده بودند که هر کسی اعتراف کند که او مسیح است، از کنیسه بیرونش کنند.
۲۳. از این جهت والدین او گفتند: «او بالغ است از خودش پرسید.»
۲۴. پس آن شخص را که کور بود، باز خوانده، بدو گفتند: «خدا را جلال بده. ما می دانیم که این شخص گناهکار است.»
۲۵. او جواب داد: «اگر گناهکار است من نمی دانم. یک چیز را می دانم، که کور بودم و اکنون بینا شده ام.»
۲۶. باز بدو گفتند: «با تو چه کرد و چگونه چشمهای تو را باز کرد؟»
۲۷. ایشان را جواب داد که «اکنون به شما گفتم. نشنیدید؟ و برای چه باز می خواهید بشنوید؟ آیا شما نیز می خواهید شاگرد او بشوید؟»

۲۸. پس او را دشنام داده، گفتند: «تو شاگرد او هستی. ما شاگرد موسی می‌باشیم.»
۲۹. ما می‌دانیم که خدا با موسی تکلم کرد. اما این شخص را نمی‌دانیم از کجا است.»
۳۰. آن مرد جواب داده، بدیشان گفت: «این جالب است که شما نمی‌دانید که از کجا است و حال آنکه چشمهای مرا باز کرد.»
۳۱. و می‌دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی‌شنود؛ و اما اگر کسی خداپرست باشد و خواست او را بجا آورد، او را می‌شنود.
۳۲. از ابتدای جهان شنیده نشده است که کسی چشمان کور مادرزاد را باز کرده باشد.
۳۳. اگر این شخص از خدا نبود هیچ کار نمی‌توانست بکند.
۳۴. در جواب وی گفتند: «تو به کلی با گناه متوکل شده‌ای. آیا تو ما را تعلیم می‌دهی؟» پس او را بیرون راندند.
۳۵. عیسی چون شنید که او را بیرون کرده‌اند، وی را پیدا کرده، گفت: «آیا تو به پسر خدا ایمان داری؟»
۳۶. او در جواب گفت: «ای آقا، او کیست تا به او ایمان آورم؟»
۳۷. عیسی بدو گفت: «تو هم او را دیده‌ای و آنکه با تو صحبت می‌کند همان است.»
۳۸. گفت: «ای خداوند، ایمان آوردم.» پس او را پرستش نمود.
۳۹. آنگاه عیسی گفت: «من در این جهان بجهت داوری آمدم تا کوران بینا و بینایان کور شوند.»
۴۰. بعضی از فریسیان که با او بودند، چون این کلام را شنیدند گفتند: «آیا ما نیز کور هستیم؟»
۴۱. عیسی بدیشان گفت: «اگر کور می‌بودید گناهی نمی‌داشتید و اما اکنون می‌گویید بینا هستیم. پس گناه شما می‌ماند.»

فصل ۱۰

شبان نیکو

۱. «براستی، براستی به شما می‌گویم، هر که از در به آغل گوسفند داخل نشود، بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است.»
۲. و اما آنکه از در داخل شود، شبان گوسفندان است.»
۳. دربان به جهت او می‌گشاید و گوسفندان صدای او را می‌شنوند، و گوسفندان را با نام می‌خواند و ایشان را بیرون می‌برد.»
۴. و وقتی که گوسفندان خود را بیرون برد، پیش روی ایشان می‌رود و گوسفندان او را دنبال می‌کنند، زیرا که صدای او را می‌شناسند.»
۵. ولی یک بیگانه را هرگز دنبال نمی‌کنند، بلکه از او می‌گریزند زیرا که صدای بیگانگان را نمی‌شناسند.»
۶. و این مثل را عیسی برای آنها گفت، اما ایشان نفهمیدند که چه چیز بدیشان می‌گوید.»
۷. آنگاه عیسی بدیشان باز گفت: «براستی، براستی به شما می‌گویم، که من در گوسفندان هستم.»
۸. تمام کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، اما گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند.»
۹. من در هستم! هر کس از من داخل گردد، نجات یابد و بیرون و درون خواهد رفت و چراگاه خواهد یافت.»

۱۰. دزد نمی آید مگر آنکه بدزدد و بکشد و نابود کند. من آمدم تا ایشان حیات یابند و آن را بطور فراوان داشته باشند.»
۱۱. «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می نهد.
۱۲. اما مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آن او نمی باشند، چون بیند که گرگ می آید، گوسفندان را گذاشته، فرار می کند و گرگ گوسفندان را می گیرد و پراکنده می سازد.
۱۳. مزدور می گریزد چونکه مزدور است و به فکر گوسفندان نیست.
۱۴. من شبان نیکو هستم و آنهایی که از آن خود هستند را می شناسم و ایشان مرا می شناسند.
۱۵. همانگونه که پدر مرا می شناسد و من پدر را می شناسم؛ و جان خود را در راه گوسفندان می نهم.
۱۶. و گوسفندان دیگر را دارم که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و صدای مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد.
۱۷. و از این سبب پدر مرا دوست می دارد که من جان خود را می نهم تا آن را باز گیرم.
۱۸. کسی آن را از من نمی گیرد، بلکه من از خود آن را می نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز گیرم. این حکم را از پدر خود دریافتم.»
۱۹. باز به سبب این کلام، در میان یهودیان اختلاف افتاد.
۲۰. بسیاری از ایشان گفتند که «او دیوزده و دیوانه است. برای چه بدو گوش می دهید؟»
۲۱. دیگران گفتند که «این سخنان شخص دیوزده نیست. آیا دیو می تواند چشم کوران را باز کند؟»
۲۲. و در اورشلیم، عید وقف بود و زمستان بود.
۲۳. و عیسی در معبد، در ایوان سلیمان راه می رفت.
۲۴. پس یهودیان دور او را گرفته، بدو گفتند: «تا کی ما را در شک نگاه می داری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو.»
۲۵. عیسی بدیشان جواب داد: «من به شما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی که به نام پدر خود بجا می آورم، آنها برای من شهادت می دهند.
۲۶. اما شما ایمان نمی آورید زیرا از گوسفندان من نیستید، چنانکه به شما گفتم.
۲۷. گوسفندان من صدای مرا می شنوند و من آنها را می شناسم و مرا دنبال می کنند.
۲۸. و من به آنها حیات جاودانی می دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت.
۲۹. پدری که ایشان را به من داد از همه بزرگتر است و کسی نمی تواند ایشان را از دست پدر من بگیرد.
۳۰. من و پدر یک هستیم.»
۳۱. آنگاه یهودیان باز سنگها برداشته تا او را سنگسار کنند.
۳۲. عیسی بدیشان جواب داد: «از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نشان دادم. به سبب کدام یک از آنها مرا سنگساز می کنید؟»
۳۳. یهودیان در جواب گفتند: «به سبب عمل نیک تو را سنگسار نمی کنیم، بلکه به سبب کفر، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می خوانی.»

۳۴. عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا در شریعت شما نوشته نشده است که، من گفتم شما خدایان هستید؟»
۳۵. پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب شکسته شود،
۳۶. آیا کسی را که پدر تقدیس کرده و به جهان فرستاد، بدو می‌گویید، تو کفر می‌گویی، برای آنکه گفتم پسر خدا هستم؟
۳۷. اگر اعمال پدر خود را بجا نیاورم، به من ایمان می‌آورید.
۳۸. ولی آنچه بجا می‌آورم، اگر چه به من ایمان نمی‌آورید، به اعمال ایمان آورید تا بدانید و باور کنید که پدر در من است و من در او.»
۳۹. پس دوباره خواستند او را بگیرند، اما از دستهای ایشان بیرون رفت.
۴۰. و باز به آن طرف اُردُن، جایی که اوّل یحیی تعمید می‌داد رفت، و در آنجا اقامت کرد.
۴۱. و بسیاری نزد او آمده، گفتند که یحیی هیچ معجزه نکرد ولی هر چه یحیی دربارهٔ این شخص گفت، راست است.
۴۲. پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

فصل ۱۱

زنده کردن ایلعازر

۱. و شخصی ایلعازر نام بیمار بود، از اهل بیت عَنیا، ده‌مریم و خواهرش مَرِتا.
۲. و آن مریم بود که خداوند را با عطر تدهین ساخت، و پایهای او را با موی خود خوشکانید، که برادرش ایلعازر بیمار بود.
۳. پس خواهرانش نزد او فرستادند، گفتند: «ای آقا، اینک آن که او را دوست می‌داری مریض است.»
۴. چون عیسی این را شنید، گفت: «این بیماری تا به مرگ نیست بلکه برای جلال خدا است، تا پسر خدا از آن جلال یابد.»
۵. و عیسی مَرِتا و خواهرش و ایلعازر را دوست می‌داشت.
۶. پس چون شنید که بیمار است، در جایی که بود دو روز توقف نمود.
۷. و بعد از آن به شاگردان خود گفت: «بیاید باز به یهودیه برویم.»
۸. شاگردان او را گفتند: «ای معلّم، اکنون یهودیان می‌خواستند تو را سنگسار کنند؛ و باز می‌خواهی بدانجا بروی؟»
۹. عیسی جواب داد: «آیا دوازده ساعت در روز نیست؟ اگر کسی در روز راه رود لغزش نمی‌خورد زیرا که نور این جهان را می‌بیند.
۱۰. اما اگر کسی در شب راه رود لغزش خورد، زیرا که نور در او نیست.»
۱۱. این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود: «دوست ما ایلعازر در خواب است. اما می‌روم تا او را بیدار کنم.»
۱۲. شاگردان او گفتند: «ای آقا، اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت.»
۱۳. اما عیسی دربارهٔ مرگ او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آرامی خواب می‌گوید.
۱۴. آنگاه عیسی آشکارا بدیشان گفت: «ایلعازر مرده است.

۱۵. و برای شما خوشنود هستم که در آنجا نبودم تا ایمان آورید. اما بیایید نزد او برویم.»
۱۶. پس تو ما (که به دوقلو نامیده شده بود)، به همشاگردان خود گفت: «ما نیز برویم تا با او بمیریم.»
۱۷. پس چون عیسی آمد، یافت که او چهار روز است در قبر می‌باشد.
۱۸. اینک بیت عنیا نزدیک اورشلیم بود، حدود به پانزده پرتاب تیر ♦.
۱۹. و بسیاری از یهودیان نزد مَرْتا و مریم آمده بودند تا به جهت برادرشان، ایشان را تسلّی دهندند.
۲۰. و چون مَرْتا شنید که عیسی می‌آید، او را استقبال کرد. اما مریم در خانه نشسته ماند.
۲۱. پس مَرْتا به عیسی گفت: «ای آقا، اگر در اینجا می‌بودی، برادر من نمی‌مرد.
۲۲. اما اکنون نیز می‌دانم که هر چه از خدا بخواهی، خدا آن را به تو خواهد داد.»
۲۳. عیسی بدو گفت: «برادر تو خواهد برخاست.»
۲۴. مَرْتا به وی گفت: «می‌دانم که در قیامت در روز بازپسین خواهد برخاست.»
۲۵. عیسی بدو گفت: «من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر چه مرده باشد، زنده گردد.
۲۶. و هر که زنده بُود و به من ایمان آورد، تا ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می‌کنی؟»
۲۷. او گفت: «آری ای آقا، من ایمان دارم که تو مسیح، پسر خدا هستی، که در جهان می‌آید.»
۲۸. و چون این را گفت، رفت و خواهر خود، مریم را در پنهانی خوانده، گفت: «استاد آمده است و تو را می‌خواند.»
۲۹. او چون این را شنید، به زودی برخاسته، نزد او آمد.
۳۰. و عیسی هنوز وارد ده نشده بود، بلکه در جایی بود که مَرْتا او را ملاقات کرد.
۳۱. و یهودیانی که در خانه با او بودند و او را تسلّی می‌دادند، چون دیدند که مریم برخاسته، با عجله بیرون می‌رود، به دنبال او آمده، گفتند: «به سر قبر می‌رود تا در آنجا گریه کند.»
۳۲. و مریم چون به جایی که عیسی بود رسید، او را دیده، بر پایش افتاد و بدو گفت: «ای آقا، اگر در اینجا می‌بودی، برادر من نمی‌مرد.»
۳۳. عیسی چون او را گریان دید و یهودیان را هم که با او آمده بودند را گریان یافت، در روح خود ناله کرد، و رنج برد.
۳۴. و گفت: «او را کجا گذارده‌اید؟» به او گفتند: «ای آقا بیا و ببین.»
۳۵. عیسی بگریست.
۳۶. آنگاه یهودیان گفتند: «ببینید چقدر او را دوست می‌داشت!»
۳۷. بعضی از ایشان گفتند: «آیا این شخص که چشمان کور را باز کرد، نمی‌توانست موجب نمردن این مرد نیز باشد؟»
۳۸. پس عیسی باز در خود ناله کرده، نزد قبر آمد. اینک آن غاری بود، و سنگی بر سرش گذاشته شده بود.
۳۹. عیسی گفت: «سنگ را بردارید.» مَرْتا، خواهر آنکه مرده بود، بدو گفت: «ای آقا هم اکنون بوی گند می‌دهد، زیرا که چهار روز گذشته است.»
۴۰. عیسی به وی گفت: «آیا به تو نگفتم، اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟»

♦ ۱۸:۱۱ تیرپرتاب: در یونانی استادیایا. مسافتی حدود به ۱۸۵ متر، یا یک هشتم میل/مایل - حدود به سه کیلومتر

۴۱. پس سنگ را از جایی که مرده گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته، گفت: «ای پدر، تو را شکر می‌کنم که سخن مرا شنیدی.»
۴۲. و من می‌دانم که همیشه سخن مرا می‌شنوی؛ اما به جهت خاطر این گروه که گرداگرد ایستاده‌اند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی.»
۴۳. چون این را گفت، با صدای بلند ندا کرد: «ایلعازر، بیرون بیا.»
۴۴. و سپس آنکه مرده بود، با دست و پای به کفن بسته بیرون آمد، و روی او با دستمالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.»
۴۵. آنگاه بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند، بدو ایمان آوردند.
۴۶. اما بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود آگاه ساختند.

توطئه کاهنان و فریسیان بر علیه عیسی

۴۷. پس سران کاهنان و فریسیان جلسه‌ای تشکیل دادند، و گفتند: «چه کنیم زیرا که این مرد، معجزات بسیار نشان می‌دهد؟»
۴۸. اگر او را چنین وا گذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان آمده، جا و ملت ما را خواهند گرفت.»
۴۹. یکی از ایشان، قیافا نام، که در آن سال کاهن اعظم بود، بدیشان گفت: «شما هیچ نمی‌دانید»
۵۰. و فکر نمی‌کنید که برای ما سودمند است اگر که یک شخص برای مردم بمیرد و تا تمامی ملت نابود نشوند.»
۵۱. و این را از خود نگفت بلکه چون در آن سال کاهن اعظم بود، نبوت کرد که می‌بایست عیسی برای آن ملت بمیرد؛
۵۲. و نه برای آن ملت تنها بلکه تا فرزندان خدا را که در همه جا پراکنده‌اند را در یکی جمع کند.
۵۳. و از همان روز مشاوره کردند که او را بکشند.
۵۴. پس بعد از آن عیسی در میان یهودیان آشکارا راه نمی‌رفت بلکه از آنجا روانه شد به ناحیه نزدیک بیابان به شهری که افرایم نام داشت و با شاگردان خود در آنجا توقف نمود.
۵۵. و چون فصیح یهود نزدیک شد، بسیاری از مملکت بیرون آمده، قبل از فصیح به اورشلیم آمدند تا خود را طاهر سازند
۵۶. و آنگاه در طلب عیسی می‌بودند و در معبد ایستاده، به یکدیگر می‌گفتند: «چه گمان می‌برید؟ آیا برای عید نمی‌آید؟»
۵۷. اما سران کاهنان و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که او کجا است نشان دهد تا او را بگیرند.

فصل ۱۲

تدهین عیسی در بیت‌عنیا

۱. پس شش روز قبل از عید فصیح، عیسی به بیت‌عنیا آمد، جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود.

۲. و برای او در آنجا شام حاضر کردند و مرتا خدمت می‌کرد و ایلعازر یکی از آنان بود که با او نشسته بودند.
۳. آنگاه مریم رطلی[♦] از عطر سنبلِ خالصِ گرانبها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را با مویهای خود خوشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد.
۴. پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخریوطی، پسر شمعون که تسلیم‌کننده وی بود، گفت:
۵. «(برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟)»
۶. و این را نه از آنرو گفت که پروای فقرا می‌داشت، بلکه از آنرو که او دزد بود و کیف را داشت و از آنچه در آن انداخته می‌شد برمی‌داشت.
۷. عیسی گفت: «(او را واگذار، زیرا که به جهت روز دفن من این را نگاه داشته است.
۸. زیرا که فقرا همیشه با شما می‌باشند ولی من همیشه با شما نیستم.)»
۹. پس جمعی بسیار از یهودیان چون فهمیدند که عیسی در آنجا است آمدند، نه فقط برای عیسی بلکه تا ایلعازر را نیز که از مردگی برخیزانیده بود بینند.
۱۰. آنگاه سرانِ کاهنان مشاوره کردند که ایلعازر را نیز بکشند.
۱۱. زیرا که بسیاری از یهودیان به سبب او می‌رفتند و به عیسی ایمان می‌آوردند.

ورود پیروزمندانۀ عیسی به اورشلیم

۱۲. فردای آن روز چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند، شنیدند که عیسی به اورشلیم می‌آید،
۱۳. شاخه‌های نخل را گرفته، به استقبال او بیرون آمدند و ندا می‌کردند: «(هوشیعانا[♦]، خجسته باد پادشاه اسرائیل که به نام خداوند می‌آید.
۱۴. و عیسی کره الاغی یافته، بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است،
۱۵. «(ای دختر صهیون مژرس، اینک پادشاه تو سوار بر کره الاغی می‌آید.)»
۱۶. و شاگردانش در نخست این چیزها را نفهمیدند، اما چون عیسی جلال یافت، آنگاه به خاطر آوردند که این چیزها درباره او مکتوب است و همانگونه به او کرده بودند.
۱۷. و گروهی که با او بودند شهادت دادند که ایلعازر را از قبر خوانده، او را از مردگان برخیزانیده است.
۱۸. و به جهت همین نیز آن گروه او را استقبال کردند، زیرا شنیده بودند که آن معجزه را کرده بود.
۱۹. پس فریسیان به یکدیگر گفتند: «(نمی‌بینید که هیچ پیروز نمی‌شوید؟ اینک تمام جهان از پی او رفته‌اند.)»

پیشگویی عیسی از مصلوب شدن خود

۲۰. و از آن کسانی که در عید به جهت عبادت آمده بودند، بعضی یونانی بودند.
۲۱. ایشان نزد فیلیپس که از بیت‌صیدا[♦]ی جلیل بود آمدند و سؤال کرده، گفتند: «(ای آقا، می‌خواهیم عیسی را ببینیم.)»
۲۲. فیلیپس آمد و به آندریاس گفت و آندریاس و فیلیپس به عیسی گفتند.
۲۳. عیسی در جواب ایشان گفت: «(ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد.

♦ ۳:۱۲ رطل: واحد وزن، حدود به ۴۵۳ گرم

♦ ۱۳:۱۲ هوشیعانا: به معنی، نجات بده

۲۴. براستی، براستی به شما می گویم، اگر دانه گندمی که در زمین می افتد نمیرد، تنها ماند؛ اما اگر بمیرد ثمر بسیار آورد.
۲۵. کسی که جان خود را دوست دارد، آن را از دست خواهد داد؛ و هر که در این جهان جان خود را نفرت دارد، آن را تا حیات جاودانی نگاه خواهد داشت.
۲۶. اگر کسی مرا خدمت کند و مرا پیروی بکند، در جایی که من می باشم آنجا نیز خادم من خواهد بود؛ و هر که مرا خدمت کند، پدر او را سرافراز خواهد نمود.
۲۷. اینک جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا از این ساعت رهایی ده. اما به جهت همین دلیل تا این ساعت آمدم.
۲۸. ای پدر، نام خود را جلال بده!) ناگاه صدایی از آسمان در رسید که ((جلال دادم و باز جلال خواهم داد.))
۲۹. پس گروهی که در آنجا ایستاده بودند این را شنیده، گفتند: ((رع شد!)) و دیگران گفتند: ((فرشته ای با او صحبت کرد!))
۳۰. عیسی در جواب گفت: ((این صدا نه برای من، بلکه به خاطر شما آمد.
۳۱. اینک داوری این جهان است و اکنون رئیس این جهان بیرون افکنده می شود.
۳۲. و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.))
۳۳. و این را گفت که اشاره بود که می بایست به چگونه مرگی بمیرد.
۳۴. پس همه به او جواب دادند: ((ما از شریعت شنیده ایم که مسیح تا به ابد باقی می ماند. پس چگونه تو می گویی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟))
۳۵. آنگاه عیسی بدیشان گفت: ((اندک زمانی نور با شماست. پس تا زمانی که نور با شماست، راه بروید تا تاریکی شما را فرو نگیرد؛ و کسی که در تاریکی راه می رود نمی داند به کجا می رود.
۳۶. هنگامی که نور با شماست به نور ایمان آورید تا پسران نور گردید.)) عیسی چون این را بگفت، رفته، خود را از ایشان مخفی ساخت.
۳۷. و با اینکه پیش روی ایشان چنین معجزات بسیار نموده بود، بدو ایمان نیاوردند.
۳۸. تا کلامی که اشعیای پیامبر گفت تکمیل گردد: ((ای خداوند، کیست که خبر ما را باور کرد و بازوی خداوند به چه کس آشکار گردید؟))
۳۹. و از آنجهت نتوانستند ایمان آورند، زیرا که اشعیای نیز گفت:
۴۰. ((چشمان ایشان را کور کرد و دلهای ایشان را سخت ساخت تا با چشمان خود نبینند و با دلهای خود نفهمند و بر نگردند تا ایشان را شفا دهم.))
۴۱. این کلام را اشعیای گفت وقتی که جلال او را دید و درباره او سخن گفت.
۴۲. اما با وجود این، بسیاری از سرداران نیز بدو ایمان آوردند، اما به سبب فریسیان اقرار نکردند که مبادا از کنیسه بیرون شوند.
۴۳. زیرا که تحسین آدمیان را بیشتر از تحسین خدا دوست می داشتند.
۴۴. آنگاه عیسی ندا کرده، گفت: ((آنکه به من ایمان آورد، نه به من، بلکه به آنکه مرا فرستاده است، ایمان آورده است.

۴۵. و کسی که مرا دید، فرستنده مرا دیده است.

۴۶. من چون نوری در جهان آمده‌ام تا هر که به من ایمان آورد در تاریکی نماند.

۴۷. و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من بر او داوری نمی‌کنم زیرا که نیامده‌ام تا جهان را داوری کنم، بلکه تا جهان را نجات بخشم.

۴۸. هر که مرا نپذیرد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که او را داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز بازپسین بر او داوری خواهد کرد.

۴۹. زیرا که من از خود نگفتم، بلکه پدری که مرا فرستاد، به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز سخن گویم.

۵۰. و می‌دانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من می‌گویم چنانکه پدر به من گفته است، می‌گویم.

فصل ۱۳

عیسی پایهای شاگردان را می‌شوید

۱. و قبل از عید فصیح، چون عیسی دانست که ساعت او رسیده است تا از این جهان به جانب پدر برود، خاصان خود را که در این جهان محبت می‌نمود، ایشان را تا به آخر محبت نمود.

۲. و چون شام می‌خورند و ابلیس پیش از آن در دل یهودا پسر شمعون اسخریوطی نهاده بود که او را تسلیم کند،

۳. عیسی با اینکه می‌دانست که پدر همه چیز را به دست او داده است و از نزد خدا آمده و به جانب خدا می‌رود،

۴. از شام برخاست و جامه خود را کنار گذاشت و دستمالی گرفته، به کمر بست.

۵. سپس آب در لگنی ریخته، شروع کرد به شستن پایهای شاگردان و خشک کردن آنها با دستمالی که بر کمر داشت.

۶. پس چون به شمعون پطرس رسید، او به وی گفت: «ای آقا تو پای مرا می‌شویی؟»

۷. عیسی در جواب وی گفت: «آنچه من می‌کنم اینک تو نمی‌دانی، اما بعد خواهی فهمید.»

۸. پطرس به او گفت: «پایهای مرا هرگز نخواهی شست.» عیسی او را جواب داد: «اگر تو را نشویم تو را با من سهمی نیست.»

۹. شمعون پطرس بدو گفت: «ای آقا، نه تنها پایهای مرا، بلکه دستها و سر مرا نیز.»

۱۰. عیسی بدو گفت: «کسی که شسته شده نیازی ندارد، بجز به شستن پایها، بلکه تمام او پاک است. و شماها پاک هستید اما نه همه.»

۱۱. زیرا که تسلیم‌کننده خود را می‌دانست و از این جهت گفت: «همگی شما پاک نیستید.»

۱۲. و چون پایهای ایشان را شست، جامه خود را گرفته، باز بنشست و بدیشان گفت: «آیا فهمیدید آنچه برای شما کردم؟»

۱۳. شما مرا استاد و آقا می‌خوانید و خوب می‌گویید زیرا که چنین هستم.

۱۴. پس اگر من که آقا و معلم هستم، پایهای شما را شستم، بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشوید.

۱۵. زیرا به شما نمونه‌ای دادم تا چنانکه من با شما کردم، شما نیز بکنید.

۱۶. براستی براستی، به شما می‌گویم، غلام بزرگتر از آقای خود نیست و نه فرستاده از فرستنده خود.

۱۷. اگر این را دانستید، خوشبحال شما اگر آن را به عمل آورید.

۱۸. درباره همه شما نمی گویم؛ من آنانی را که برگزیده ام می شناسم، ولی تا کتاب تمام شود، "آنکه با من نان می خورد، پاشنه خود را بر علیه من بلند کرده است."

۱۹. اینک قبل از وقوع آن به شما می گویم، تا زمانی که واقع شود باور کنید که من هستم.

۲۰. براستی براستی، به شما می گویم، هر که قبول کند آن کسی را که می فرستم، مرا قبول کرده؛ و آنکه مرا قبول کند، فرستنده مرا قبول کرده است.))

خیانتکار

۲۱. چون عیسی این را گفت، در روح مضطرب گشت و شهادت داده، گفت: «براستی براستی، به شما می گویم، که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد.»

۲۲. پس شاگردان به یکدیگر نگاه می کردند و حیران می بودند که این را درباره چه کسی می گوید.

۲۳. و یکی از شاگردان او بود که به سینه عیسی تکیه می زد و عیسی او را محبت می نمود؛

۲۴. شمعون پطرس بدو اشاره کرد که پرسد درباره چه کسی این را گفت.

۲۵. پس او در آغوش عیسی افتاده، بدو گفت: «خداوندا کدام است؟»

۲۶. عیسی جواب داد: «او آن است که من لقمه را پس از فرو بردن، بدو می دهم.» پس لقمه را فرو برده، به یهودای اسخریوطی پسر شمعون داد.

۲۷. بعد از لقمه، شیطان در او داخل گشت. آنگاه عیسی وی را گفت: «آنچه می کنی، به زودی بکن.»

۲۸. اما آنانی که نشسته بودند این سخن را نفهمیدند که برای چه بدو گفت.

۲۹. زیرا که بعضی گمان بردند که چون کیف نزد یهودا بود، عیسی وی را فرمود تا چیزهای لازم عید را بخرد یا آنکه چیزی به فقرا بدهد.

۳۰. پس او لقمه را گرفته، بیدرنگ بیرون رفت و آن شب بود.

۳۱. چون بیرون رفت عیسی گفت: «اینک پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت.

۳۲. و اگر خدا در او جلال یافت، همچنین خدا او را در خود جلال خواهد داد و به زودی او را جلال خواهد داد.

۳۳. ای فرزندان، اندک زمانی دیگر با شما هستم و مرا طلب خواهید کرد؛ و همچنان که به یهودیان گفتم جایی که می روم شما نمی توانید بیابید، اکنون نیز به شما می گویم.

۳۴. به شما حکمی تازه می دهم که یکدیگر را محبت نمایید، چنانکه من شما را محبت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبت نمایید.

۳۵. برای همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر یکدیگر را محبت داشته باشید.»

۳۶. شمعون پطرس به وی گفت: «ای آقا کجا می روی؟» عیسی جواب داد: «جایی که می روم، اینک نمی توانی به دنبال من بیایی ولی در آخر به دنبال من خواهی آمد.»

۳۷. پطرس بدو گفت: «ای آقا برای چه اکنون نتوانم به دنبال تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد.»

۳۸. عیسی به او جواب داد: «آیا جان خود را در راه من می نهی؟ براستی براستی، به تو می گویم، تا سه مرتبه مرا انکار نکنی، خروس بانگ نخواهد زد.»

راه و راستی و حیات

۱. «دل شما مضطرب نشود! شما به خدا ایمان دارید، و به من نیز ایمان آورید.
۲. در خانه پدر من منازل بسیار است، و گرنه به شما می‌گفتم. می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم،
۳. و اگر بروم و برای شما مکانی حاضر کنم، باز می‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من هستم شما نیز باشید.
۴. و جایی که من می‌روم می‌دانید و راه را می‌دانید.»
۵. تو ما بدو گفت: «ای آقا نمی‌دانیم کجا می‌روی. پس چگونه راه را می‌توانیم بدانیم؟»
۶. عیسی بدو گفت: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچ‌کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید.
۷. اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید و بعد از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید.»
۸. فیلیپس به وی گفت: «ای آقا پدر را به ما نشان ده، که آن ما را کافی است.»
۹. عیسی بدو گفت: «ای فیلیپس در این مدّت با شما بوده‌ام، آیا مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده؟
۱۰. آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنهایی که من به شما می‌گویم از خود نمی‌گویم، اما پدری که در من ساکن است، او این اعمال را می‌کند.
۱۱. مرا قبول کنید که من در پدر هستم و پدر در من است، و گرنه مرا به سبب آن اعمال قبول کنید.
۱۲. براستی بر راستی، به شما می‌گویم، هر کس به من ایمان آورد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم.
۱۳. و هر چیزی را که به نام من سؤال کنید بجا خواهم آورد تا پدر در پسر جلال یابد.
۱۴. اگر چیزی به نام من بخواهید من آن را بجا خواهم آورد.»
۱۵. «اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید.
۱۶. و من از پدر خواهم پرسید و تسلّی دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند،
۱۷. یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد، اما شما او را می‌شناسید، زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود.»
۱۸. «شما را یتیم نمی‌گذارم، نزد شما می‌آیم.
۱۹. بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی‌بیند و اما شما مرا می‌بینید و از این جهت که من زنده‌ام، شما هم خواهید زیست.
۲۰. و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم، و شما در من، و من در شما.
۲۱. هر کس احکام مرا دارد و آنها را نگاه دارد، آن است که مرا دوست می‌دارد؛ و آنکه مرا دوست می‌دارد، پدرم او را دوست خواهد داشت و من او را دوست خواهم داشت و خود را به او ظاهر خواهم ساخت.»

۲۲. یهودا (نه آن اسخریوطی)، به وی گفت: «ای آقا، چگونه می خواهی خود را به ما بنمایی و نه بر جهان؟»
۲۳. عیسی در جواب او گفت: «اگر کسی مرا دوست بدارد، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را دوست خواهد داشت و به سوی او آمده، نزد وی اقامت خواهیم کرد.»
۲۴. و آنکه مرا دوست نداشته باشد، کلام مرا نگاه نمی دارد؛ و کلامی که می شنود از من نیست بلکه از پدری است که مرا فرستاد.
۲۵. این سخنان را به شما گفتم وقتی که با شما بودم.
۲۶. اما تسلّی دهنده، یعنی روح القدس که پدر او را به نام من می فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.
۲۷. آرامش برای شما می گذارم، آرامش خود را به شما می دهم. نه چنانکه جهان می دهد، من به شما می دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد.
۲۸. شنیده اید که من به شما گفتم، می روم و نزد شما می آیم. اگر مرا دوست می داشتید، خوشحال می گشتید که گفتم نزد پدر می روم، زیرا که پدر بزرگتر از من است.
۲۹. و اکنون قبل از وقوع به شما گفتم تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید.
۳۰. بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت، زیرا که رئیس این جهان می آید و در من چیزی ندارد.
۳۱. اما تا جهان بداند که پدر را دوست می دارم، چنانکه پدر به من حکم کرد همانطور می کنم. برخیزید از اینجا برویم.»

فصل ۱۵

تاک حقیقی و شاخه‌ها

۱. «من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است.»
۲. هر شاخه‌ای در من که میوه نیاورد، آن را بیرون می آوردم و هر کدام میوه آورد آن را پاک می کند تا بیشتر میوه آورد.
۳. هم اکنون شما به سبب کلامی که به شما گفته‌ام پاک هستید.
۴. در من بمانید و من در شما. همچنانکه شاخه از خود نمی تواند میوه آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید.
۵. من تاک هستم و شما شاخه‌ها. آنکه در من می ماند و من در او، میوه بسیار می آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی توانید کرد.
۶. اگر کسی در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته می شود و خشک می شود و آنها را جمع کرده، در آتش می اندازند و سوخته می شود.
۷. اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلبید که برای شما خواهد شد.
۸. جلال پدر من آشکارا می شود به اینکه شما میوه بسیار بیاورید و شاگرد من بشوید.
۹. همچنان که پدر مرا محبت نمود، من نیز شما را محبت نمودم؛ در محبت من بمانید.

۱۰. اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند، چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته‌ام و در محبت او می‌مانم.

۱۱. این را به شما گفتم تا خوشی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد.

۱۲. «این است حکم من که یکدیگر را محبت نمایید، همچنان که شما را محبت نمودم.

۱۳. محبتی بزرگتر از این نیست که کسی جان خود را به جهت دوستان خود بدهد.

۱۴. شما دوست من هستید اگر آنچه به شما حکم می‌کنم بجا آورید.

۱۵. دیگر شما را بنده نمی‌خوانم، زیرا که بنده آنچه آقایش می‌کند نمی‌داند؛ اما شما را دوست خوانده‌ام، زیرا که هر چه از پدر شنیده‌ام به شما بیان کردم.

۱۶. شما مرا بر نگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و شما را مقرر کردم تا شما بروید و میوه آورید و میوه شما بماند تا هر چه از پدر به نام من درخواست کنید به شما عطا کند.»

۱۷. «به این چیزها شما را حکم می‌کنم تا یکدیگر را محبت نمایید.

نفرت دنیا از مسیح و پیروان او

۱۸. اگر جهان شما را نفرت دارد، بدانید که قبل از شما مرا نفرت داشته است.

۱۹. اگر از جهان می‌بودید، جهان خاصان خود را دوست می‌داشت. اما چونکه از جهان نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیده‌ام، از این سبب جهان با شما دشمنی می‌کند.

۲۰. به خاطر آورید کلامی را که به شما گفتم: غلام بزرگتر از آقای خود نیست. اگر مرا آزار دادند، شما را نیز آزار خواهند داد؛ اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را هم نگاه خواهند داشت.

۲۱. اما به خاطر نام من تمام این کارها را به شما خواهند کرد زیرا که فرستنده مرا نمی‌شناسند.

۲۲. اگر نیامده و با ایشان سخن نگفته بودم، گناه نمی‌داشتند؛ ولی اکنون عذری برای گناه خود ندارند.

۲۳. هر کس مرا نفرت دارد، پدر مرا نیز نفرت دارد.

۲۴. و اگر در میان ایشان کارهایی نکرده بودم که غیر از من کسی هرگز نکرده بود، گناه نمی‌داشتند. ولی اکنون دیدند و مرا و پدر مرا نیز نفرت داشته‌اند.

۲۵. بلکه تا برآورده شود کلامی که در شریعت ایشان مکتوب است که "مرا بی سبب نفرت داشتند."

۲۶. اما چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم بیاید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد.

۲۷. و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از ابتدا با من بوده‌اید.»

فصل ۱۶

وعدة روح القدس

۱. «این را به شما گفتم تا لغزش نخورید.

۲. شما را از کنایس بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی می آید که هر کس شما را بگشود، گمان برد که خدا را خدمت می کند.
۳. و این کارها را با شما خواهند کرد، به جهت آنکه نه پدر را شناخته اند و نه مرا.
۴. اما این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید به خاطر آورید که من به شما گفتم. و این را از اول به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم.)
۵. ((اما اینک نزد فرستنده خود می روم و کسی از شما از من نمی پرسد به کجا می روی.
۶. ولی چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پر شده است.
۷. و من به شما راست می گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می فرستم.
۸. و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری، محکوم خواهد نمود.
۹. در مورد گناه، زیرا که به من ایمان نمی آورند.
۱۰. و در مورد عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می روم و دیگر مرا نخواهید دید.
۱۱. و در مورد داوری، برای آنکه بر رئیس این جهان حکم شده است.))
۱۲. ((و بسیاری چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، اما اکنون طاقت تحمل آنها را ندارید.
۱۳. ولی وقتی او، یعنی روح راستی آید، شما را به تمام راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود سخن نمی گوید، بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.
۱۴. او مرا جلال خواهد داد زیرا آنچه که از آن من است را خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد.
۱۵. هر چه از آن پدر است، از آن من است. از این جهت گفتم، آنچه که از آن من است را می گیرد و به شما خبر خواهد داد.
۱۶. بعد از اندک زمانی مرا نخواهید دید و بعد از اندک زمانی باز مرا خواهید دید زیرا که نزد پدر می روم.))
۱۷. آنگاه بعضی از شاگردانش به یکدیگر گفتند: ((این چه چیزی است که به ما می گوید، که اندک زمانی مرا نخواهید دید و بعد از اندک زمانی باز مرا خواهید دید و زیرا که نزد پدر می روم؟))
۱۸. پس گفتند: ((چه چیز است این اندک زمانی که می گوید؟ نمی فهمیم چه می گوید.))
۱۹. عیسی چون دانست که می خواهند از او سؤال کنند، بدیشان گفت: ((آیا در میان خود از این می پرسید که گفتم، اندک زمانی دیگر مرا نخواهید دید پس بعد از اندک زمانی باز مرا خواهید دید؟
۲۰. بر راستی بر راستی، به شما می گویم، که شما گریه و زاری خواهید کرد و جهان شادی خواهد نمود. شما غمگین خواهید شد اما غمگینی شما به شادی مبدل خواهد شد.
۲۱. زن در حین زاییدن غمناک می شود، زیرا که ساعت او رسیده است؛ ولی وقتی بچه را زایید، آن زحمت را دیگر به یاد نمی آورد به سبب خوشی از اینکه انسانی در جهان تولد یافت.
۲۲. پس شما همچنین اکنون غمگین می باشید، اما باز شما را خواهم دید و دل شما شاد خواهد گشت و هیچ کس آن شادی را از شما نخواهد گرفت.

۳۳. و در آن روز چیزی از من سؤال نخواهید کرد. براستی براستی، به شما می‌گویم، که هر آنچه از پدر به نام من طلب کنید، به شما عطا خواهد کرد.

۳۴. تا کنون به نام من چیزی طلب نکردید، بطلبید تا بیاید و شادی شما کامل گردد.

تشویق و تسلی دعا

۳۵. این چیزها را با مثلها به شما گفتم، اما ساعتی می‌آید که دیگر با مثلها با شما حرف نمی‌زنم بلکه از پدر به شما آشکارا خبر خواهم داد.

۳۶. «در آن روز به نام من طلب خواهید کرد و به شما نمی‌گویم که من به جهت شما از پدر سؤال می‌کنم،

۳۷. زیرا خود پدر، شما را دوست می‌دارد، چونکه شما مرا دوست داشتید و ایمان آوردید که من از نزد خدا بیرون آمدم.

۳۸. از نزد پدر بیرون آمدم و در جهان وارد شدم، و باز جهان را گذارده، نزد پدر می‌روم.»

۳۹. شاگردانش بدو گفتند: «هان، اکنون بطور واضح سخن می‌گویی و هیچ مثل نمی‌گویی.

۳۰. اینک دانستیم که همه چیز را می‌دانی و لازم نیست که کسی از تو پرسد. بدین جهت باور می‌کنیم که از خدا بیرون آمدم.»

۳۱. عیسی به ایشان جواب داد: «آیا اکنون باور می‌کنید؟

۳۲. اینک ساعتی می‌آید بلکه اکنون آمده است که پراکنده خواهید شد هر یکی به نزد خاصان خود و مرا تنها خواهید گذارد. اما تنها نیستم زیرا که پدر با من است.

۳۳. بدین چیزها با شما صحبت کردم تا در من آرامش داشته باشید. در جهان شما عذاب خواهید داشت. اما آسوده خاطر باشید زیرا که من بر جهان غالب شده‌ام.»

فصل ۱۷

دعای عیسی برای از آن خود

۱. عیسی چون این را گفت، چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده، گفت: «ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسر تو را جلال دهد.

۲. همچنان که او را بر هر بشری قدرت داده‌ای تا هر چه بدو داده‌ای به آنها حیات جاودانی بخشد.

۳. و حیات جاودانی این است که تو را خدای یکتای حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند.

۴. من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم.

۵. و اینک تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.

۶. نام تو را به آن مردمانی که از جهان به من بخشیدی نشان دادم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند.

۷. و اکنون دانستند آنچه به من داده‌ای از نزد تو می‌باشد.

۸. زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی.

۹. من برای اینها درخواست می‌کنم و برای جهان درخواست نمی‌کنم، بلکه از برای کسانی که به من داده‌ای، زیرا که از آن تو می‌باشند.
۱۰. و آنچه از آن من است از آن تو است و آنچه از آن تو است از آن من است و در آنها جلال یافته‌ام.
۱۱. بعد از این در جهان نیستم اما اینها در جهان هستند و من نزد تو می‌آیم. ای پدر مقدس اینها را که به من داده‌ای، به نام خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم.
۱۲. هنگامی که با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به نام تو نگاه داشتم، و هر کس را که به من داده‌ای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، به جز پسر هلاکت، تا کتاب برآورده شود.
۱۳. و اما اکنون نزد تو می‌آیم. و این را در جهان می‌گویم تا شادی مرا در خود کامل داشته باشند.
۱۴. من کلام تو را به ایشان دادم و جهان ایشان را نفرت داشت زیرا که از جهان نیستند، همچنان که من نیز از جهان نیستم.
۱۵. خواهش نمی‌کنم که ایشان را از جهان ببری، بلکه تا ایشان را از شریر نگاه داری.
۱۶. ایشان از جهان نیستند، چنانکه من از جهان نمی‌باشم.
۱۷. ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است.
۱۸. همچنان که مرا در جهان فرستادی، من نیز ایشان را در جهان فرستادم.
۱۹. و به جهت ایشان من خود را تقدیس می‌کنم تا ایشان نیز در راستی تقدیس کرده شوند.
۲۰. ((و من نه فقط برای اینها درخواست می‌کنم، بلکه برای آنهایی که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد.
۲۱. تا همه یک گردند، چنانکه تو ای پدر در من هستی، و من در تو، تا ایشان نیز در ما یک باشند تا جهان ایمان آورد که تو مرا فرستادی.
۲۲. و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند، چنانکه ما یک هستیم.
۲۳. من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بداند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی.
۲۴. ای پدر می‌خواهم آنانی که به من داده‌ای با من باشند در جایی که من می‌باشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی.
۲۵. ای پدر عادل، جهان تو را نشناخته است، اما من تو را می‌شناسم؛ و اینها شناخته‌اند که تو مرا فرستادی.
۲۶. و نام تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نموده‌ای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.))

فصل ۱۸

۱. چون عیسی این را گفت، با شاگردان خود به آن طرف نهر قدرون ♦ رفت و در آنجا باغی بود که با شاگردان خود به آن داخل شد.

۲. و یهودا که تسلیم کننده وی بود، آن موضوع را می دانست، چونکه عیسی با شاگردان خود بارها بر آنجا گرد آمده بودند.
۳. پس یهودا، سپاهیان و خادمان را از نزد سران کاهنان و فریسیان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه به آنجا آمد.
۴. آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه می بایست بر او واقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت: «که را می جویید؟»
۵. به او جواب دادند: «عیسی ناصری را!» عیسی بدیشان گفت: «من هستم!» و یهودا که تسلیم کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود.
۶. پس چون بدیشان گفت: «من هستم»، آنها پس رفته و بر زمین افتادند.
۷. او باز از ایشان پرسید: «که را می جویید؟» گفتند: «عیسی ناصری را!»
۸. عیسی جواب داد: «به شما گفتم، من هستم! پس اگر مرا می خواهید، اینها را بگذارید بروند!»
۹. تا آن سخنی که گفته بود بر آورده گردد که «از آنانی که به من داده ای یکی را نگم نکرده ام.»
۱۰. آنگاه شمعون پطرس شمشیری را که داشت کشیده، به غلام کاهن اعظم که ملوک نام داشت زده، گوش راستش را برید.
۱۱. عیسی به پطرس گفت: «شمشیر خود را در نیام کن! آیا نباید جامی را که پدر به من داده است بنوشم؟»

عیسی در حضور کاهن اعظم و انکار پطرس

۱۲. آنگاه سربازان و فرمانده و افسران یهودیان، عیسی را گرفته، او را بستند.
۱۳. و اوّل او را نزد حنّا، پدر زن قیافا که در همان سال کاهن اعظم بود، آوردند.
۱۴. و قیافا همان بود که به یهودیان اشاره کرده بود که «بهتر است یک شخص برای مردم بمیرد.»
۱۵. اما شمعون پطرس و شاگردی دیگر به دنبال عیسی روانه شدند، و چون آن شاگرد نزد کاهن اعظم معروف بود، با عیسی داخل خانه کاهن اعظم شد.
۱۶. اما پطرس بیرون در ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر که آشنای کاهن اعظم بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و پطرس را به داخل برد.
۱۷. آنگاه آن کنیزی که دربان بود، به پطرس گفت: «آیا تو نیز از شاگردان این شخص نیستی؟» گفت: «نیستم!»
۱۸. و غلامان و افسران آتش افروخته، ایستاده بودند و خود را گرم می کردند چونکه هوا سرد بود؛ و پطرس نیز با ایشان خود را گرم می کرد.
۱۹. پس کاهن اعظم از عیسی درباره شاگردان و تعلیم او پرسید.
۲۰. عیسی به او جواب داد که «من به جهان آشکارا سخن گفته ام. من هر وقت در کنیسه و در معبد، جایی که همه یهودیان پیوسته جمع می شدند، تعلیم می دادم و در پنهانی چیزی نگفتم!»
۲۱. چرا از من می پرسی؟ از کسانی که شنیده اند پطرس که چه چیز بدیشان گفتم! اینک ایشان می دانند آنچه من گفتم!»
۲۲. و چون این را گفت، یکی از خادمان که در آنجا ایستاده بود، سیلی بر عیسی زده، گفت: «آیا به کاهن اعظم چنین جواب می دهی؟»
۲۳. عیسی بدو جواب داد: «اگر بد گفتم، به بدی شهادت ده؛ و اگر خوب، برای چه مرا می زنی؟»

۲۴. پس حنا او را بسته، به نزد قیافا کاهن اعظم فرستاد.

۲۵. و شمعون پطرس ایستاده، خود را گرم می کرد. بعضی بدو گفتند: «آیا تو نیز از شاگردان او نیستی؟» او انکار کرده، گفت: «نیستم!»

۲۶. پس یکی از غلامان کاهن اعظم که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: «مگر من تو را با او در باغ ندیدم؟»

۲۷. پطرس باز انکار کرد و بیدرنگ خروس بانگ زد.

عیسی در حضور پیلاتس

۲۸. بعد عیسی را از نزد قیافا به میدان دادگستری آوردند و صبح بود و ایشان داخل میدان دادگستری نشدند مبادا ناپاک بشوند بلکه تا فصیح را بخورند.

۲۹. پس پیلاتس به نزد ایشان بیرون آمده، گفت: «چه اتهامی برای این شخص دارید؟»

۳۰. در جواب او گفتند: «اگر او بدکار نمی بود، او را به تو تسلیم نمی کردیم.»

۳۱. پیلاتس بدیشان گفت: «شما او را بگیری و مطابق شریعت خود بر او حکم نمایید.» یهودیان به وی گفتند: «بر ما معجز نیست که کسی را بکشیم.»

۳۲. تا گفته عیسی برآورده گردد که گفته بود، اشاره به آن صورت مرگی که باید بمیرد.

۳۳. پس پیلاتس باز داخل میدان دادگستری شد و عیسی را خواست، به او گفت: «آیا تو پادشاه یهودیان هستی؟»

۳۴. عیسی به او جواب داد: «آیا تو این را از خود می گویی یا دیگران درباره من به تو گفتند؟»

۳۵. پیلاتس جواب داد: «مگر من یهودی هستم؟ ملت تو و سران کاهنان تو را به من تسلیم کردند. چه کرده ای؟»

۳۶. عیسی جواب داد که «پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می بود، خادمان من جنگ می کردند تا به یهودیان تسلیم نشوم. اما اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.»

۳۷. پیلاتس به او گفت: «مگر تو پادشاه هستی؟» عیسی جواب داد: «تو می گویی که من پادشاه هستم. برای این جهت

من متولد شدم و به جهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هر که از راستی است سخن مرا می شنود.»

۳۸. پیلاتس به او گفت: «راستی چیست؟» و چون این را گفت، باز به نزد یهودیان بیرون رفته، به ایشان گفت: «من در این شخص هیچ عیبی نیافتم.

۳۹. و قانون شما این است که در عید فصیح برای شما یک نفر را آزاد کنم. پس آیا می خواهید برای شما پادشاه یهود را آزاد کنم؟»

۴۰. باز همه فریاد بر آورده، گفتند: «او را نه، بلکه برابرا را.» و برابرا دزد بود.

فصل ۱۹

صلیب شدن، مرگ و دفن عیسی

۱. پس پیلاتس عیسی را گرفته، تازیانه زد.

۲. و سربازان تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و عبایی ارغوانی بدو پوشانیدند

۳. و می گفتند: «(درود بر پادشاه یهود!)» و سیلی بدو می زدند.
۴. باز پیلاتس بیرون آمده، به ایشان گفت: «اینک او را نزد شما بیرون می آورم تا بدانید که در او هیچ عیبی نیافتم.»
۵. آنگاه عیسی با تاجی از خار و عبای ارغوانی بیرون آمد. پیلاتس بدیشان گفت: «اینک آن انسان.»
۶. و چون سران کاهنان و خادمان او را دیدند، فریاد بر آورده، گفتند: «صلیث کن! صلیث کن!» پیلاتس بدیشان گفت: «(شما او را گرفته، مصلوبش سازید زیرا که من در او عیبی نیافتم.»
۷. یهودیان بدو جواب دادند که «(ما شریعتی داریم و مطابق شریعت ما واجب است که بمیرد زیرا خود را پسر خدا ساخته است.»
۸. پس چون پیلاتس این را شنید، هراسانتر شد.
۹. باز داخل میدان دادگستری شده، به عیسی گفت: «(تو از کجایی؟)» اما عیسی بدو هیچ جواب نداد.
۱۰. پیلاتس بدو گفت: «(آیا به من سخن نمی گویی؟ نمی دانی که قدرت دارم تو را صلیب کنم و قدرت دارم آزادت نمایم؟)»
۱۱. عیسی جواب داد: «(هیچ قدرت بر من نمی داشتی اگر از بالا به تو داده نمی شد. و به این خاطر آن کسی که مرا به تو تسلیم کرد، گناه بزرگتر دارد.»
۱۲. و از آن وقت پیلاتس خواست او را آزاد نماید، اما یهودیان فریاد بر آورده، می گفتند که «(اگر این شخص را رها کنی، دوست قیصر نیستی. هر که خود را پادشاه سازد، بر خلاف قیصر سخن گوید.»
۱۳. پس چون پیلاتس این را شنید، عیسی را بیرون آورده، بر مسند حکومت، در محلی که به سنگ فرش و به عبرانی جَبَّاتا گفته می شد، نشست.
۱۴. و وقت تهیّه فصّح و حدود به ساعت ششم بود. پس به یهودیان گفت: «(اینک پادشاه شما.»
۱۵. ایشان فریاد زدند: «(او را بردار، بردار! صلیث کن!)» پیلاتس به ایشان گفت: «(آیا پادشاه شما را مصلوب کنم؟)» سران کاهنان جواب دادند که «(غیر از قیصر پادشاهی نداریم!)»
۱۶. آنگاه از آن جهت او را بدیشان تسلیم کرد تا مصلوب شود. پس عیسی را گرفته بردند
۱۷. و صلیب خود را برداشته، بیرون رفت به محلی که به جُمُجْمه معروف بود و به عبرانی آن را جُلُجُتا می گفتند.
۱۸. او را در آنجا صلیب نمودند و دو نفر دیگر را از این طرف و آن طرف و عیسی را در میان.
۱۹. و پیلاتس عنوانی نوشته، بر صلیب گذارد؛ و نوشته این است: «(عیسی ناصری پادشاه یهود.»
۲۰. و این عنوان را بسیاری از یهودیان خواندند، زیرا آن مکانی که عیسی را صلیب کردند، نزدیک شهر بود و آن را به زبان عبرانی و یونانی و لاتینی نوشته بودند.
۲۱. پس سران کاهنان یهود به پیلاتس گفتند: «(منویس پادشاه یهود، بلکه او گفت منم پادشاه یهود.»
۲۲. پیلاتس جواب داد: «(آنچه نوشتم، نوشتم.»
۲۳. پس سربازان چون عیسی را صلیب کردند، جامه های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هر سرباز را یک قسمت؛ و ردا را نیز، اما ردا درز نداشت، بلکه تماماً از بالا بافته شده بود.

۲۴. پس به یکدیگر گفتند: «این را پاره نکنیم، بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا از آن چه کسی شود.» تا بر آورده گردد کتاب که می گوید: «در میان خود جامه های مرا تقسیم کردند و بر لباس من قرعه افکندند.» پس سربازان چنین کردند.
۲۵. و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش، مریم زن کلویا و مریم مجدلیه ایستاده بودند.
۲۶. چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست می داشت ایستاده دید، به مادر خود گفت: «ای زن، اینک پسر تو.»
۲۷. و به آن شاگرد گفت: «اینک مادر تو.» و در همان ساعت آن شاگرد او را به خانه خود برد.
۲۸. و بعد چون عیسی دید که همه چیز به انجام رسیده است تا کتاب بر آورده شود، گفت: «تشنه ام.»
۲۹. و در آنجا ظرفی پُر از سرکه گذارده بود. پس اسفنجی را از سرکه پُر ساخته، و بر زوفا گذارده، نزدیک دهان او بردند.
۳۰. چون عیسی سرکه را گرفت، گفت: «تمام شد.» و سر خود را پایین آورده، جان بداد.
۳۱. سپس یهودیان تا اجساد در روز سَبْت بر صلیب نمانند، چونکه روز تهیه بود (و آن سَبْت، روز بزرگی بود)، از پیلاتس درخواست کردند که ساق پایهای ایشان را بشکنند و پایین بیاورند.
۳۲. آنگاه سربازان آمدند و ساقهای آن نخستین شخص و دیگری را که با او صلیب شده بودند را شکستند.
۳۳. اما چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیش از آن مرده است، ساقهای او را نشکستند.
۳۴. اما یکی از سربازان به پهلوئی او نیزه ای زد و بلافاصله خون و آب بیرون آمد.
۳۵. و آن کسی که دید شهادت داد و شهادت او راست است و او می داند که راست می گوید تا شما نیز ایمان آورید.
۳۶. زیرا که این واقع شد تا کتاب بر آورده شود که می گوید: «استخوانی از او شکسته نخواهد شد.»
۳۷. و باز کتاب دیگر می گوید: «آن کسی را که نیزه زدند خواهند نگریست.»
۳۸. و بعد از این، یوسف که از اهل رامه و شاگرد عیسی بود، اما مخفیانه از ترس یهودیان، از پیلاتس خواهش کرد که جسد عیسی را بر دارد و پیلاتس اجازه داد. پس آمده، بدن عیسی را برداشت.
۳۹. و نیکودیموس نیز که در ابتدا در شب نزد عیسی آمده بود، مَرِّ مخلوط با عود حدود به صد رطل [♦] با خود آورد.
۴۰. آنگاه بدن عیسی را برداشتند و در کفن با پارچه های کتانی و مواد خوشبو به رسم دفن یهود پیچیدند.
۴۱. و در محلی که مصلوب شد باغی بود و در آن باغ، قبر تازه ای که هرگز هیچ کس در آن دفن نشده بود.
۴۲. پس به سبب روز تهیه یهود، عیسی را در آنجا گذاردند، چونکه آن قبر نزدیک بود.

فصل ۲۰

رستاخیزی عیسی مسیح

۱. بامدادان در اولین روز هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مریم مجدلیه به سر قبر آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است.
۲. پس دوان دوان نزد شمعون پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست می داشت آمده، به ایشان گفت: «خداوند را از قبر برده اند و نمی دانیم او را کجا گذارده اند.»

♦ ۳۹:۱۹ رطل: واحد وزن، حدود به ۴۵۳ گرم - حدود به چهل و پنج کیلوگرم

۳. آنگاه پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون رفته، به جانب قبر رفتند.
۴. و هر دو با هم می‌دویدند، اما آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده، اوّل به قبر رسید،
۵. و خم شده، کفن را که گذاشته بود دید، ولی داخل نشد.
۶. بعد شمعون پطرس نیز به دنبال او آمد و داخل قبر گشته، کفن را که گذاشته بود دید،
۷. و دستمالی را که بر سر او بود، با کفن گذاشته نبود، بلکه جداگانه در جایی تا شده گذاشته بود.
۸. پس آن شاگرد دیگر که اوّل به سر قبر آمده بود نیز داخل شده، دید و ایمان آورد.
۹. زیرا هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد.
۱۰. پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند.
۱۱. اما مریم بیرون قبر، گریان ایستاده بود و چون می‌گریست به سوی قبر خم شده،
۱۲. دو فرشته را که لباس سفید در بر داشتند، یکی به طرف سر و دیگری به جانب پایها، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید.
۱۳. ایشان بدو گفتند: «ای زن برای چه گریانی؟» بدیشان گفت: «خداوند مرا برده‌اند و نمی‌دانم او را کجا گذارده‌اند.»
۱۴. چون این را گفت، به عقب رفته، عیسی را ایستاده دید اما شناخت که عیسی است.
۱۵. عیسی بدو گفت: «ای زن برای چه گریانی؟ که را می‌جویی؟» چون او گمان کرد که باغبان است، بدو گفت: «ای آقا اگر تو او را برداشته‌ای، به من بگو او را کجا گذارده‌ای تا من او را بردارم.»
۱۶. عیسی بدو گفت: «(مریم!) او برگشته، گفت: «(ربّونی یعنی ای معلّم).»
۱۷. عیسی بدو گفت: «(مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام. ولی نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم.»
۱۸. مریم مجدلیه آمده، شاگردان را خبر داد که «خداوند را دیدم و به من چنین گفت.»
۱۹. و در شامگاه همان روز که اوّلین روز هفته بود، هنگامی که درها بسته بود، جایی که شاگردان از ترس یهودیان جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاده و بدیشان گفت: «(سلام بر شما باد!)»
۲۰. و چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند، شاد گشتند.
۲۱. باز عیسی به ایشان گفت: «(سلام بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.)»
۲۲. و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت: «(روح‌القدس را دریافت کنید.)»
۲۳. گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای شما آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد.»
۲۴. اما تو ما که یکی از آن دوازده بود و او را دوقولو می‌خواندند، وقتی که عیسی آمد، با ایشان نبود.
۲۵. پس شاگردان دیگر بدو گفتند: «(خداوند را دیده‌ایم.)» بدیشان گفت: «(تا در دستهایش جایهای میخها را نبینم و انگشت خود را در جای میخها نگذارم و دست خود را بر پهلویش ننهیم، ایمان نخواهم آورد.)»
۲۶. و بعد از هشت روز باز شاگردان با تو ما در خانه‌ای جمع بودند و درها بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت: «(سلام بر شما باد!)»

۲۷. سپس به تو ما گفت: «انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا ببین، و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی‌ایمان مباش بلکه ایمان داشته باش.»

۲۸. تو ما در جواب وی گفت: «ای خداوند من و ای خدای من.»

۲۹. عیسی گفت: «ای تو ما، بعد از دیدنم ایمان آوردی؟ خوشا به حال آنانی که ندیده ایمان آورند.»

۳۰. و عیسی بسیار معجزات دیگر نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد.

۳۱. اما این قدر نوشته شد تا شما ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده، به نام او حیات یابید.

فصل ۲۱

۱. بعد از آن عیسی باز خود را در کناره دریای طبریّه، به شاگردان ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت:

۲. شمعون پطرس و تو مای معروف به دوقولو و تثنائیل که از قانای جلیل بود و دو پسر زبیدی و دو نفر دیگر از شاگردان او جمع بودند.

۳. شمعون پطرس به ایشان گفت: «می‌روم تا ماهی صید کنم.» به او گفتند: «ما نیز با تو می‌آییم.» پس بیرون آمده، به کشتی سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند.

۴. و چون صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود، ولی شاگردان ندانستند که عیسی است.

۵. عیسی بدیشان گفت: «ای فرزندان نزد شما خوراکی است؟» به او جواب دادند که «نه.»

۶. بدیشان گفت: «دام را به طرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت.» پس انداختند و از زیادی ماهی نتوانستند آن را بکشند.

۷. پس آن شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت به پطرس گفت: «خداوند است.» چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود را به خویشتن پیچید، چونکه برهنه بود، و خود را در دریا انداخت.

۸. اما شاگردان دیگر در قایق آمدند زیرا از خشکی دور نبودند، فقط حدود به دو یست ذراع[♦] و دام ماهی را می‌کشیدند.

۹. پس وقتی که به خشکی آمدند، دیدند که آتشی با ذغال افروخته است و ماهی بر آن گذاشته شده و نان بود.

۱۰. عیسی بدیشان گفت: «از ماهی‌ای که اکنون گرفته‌اید، بیاورید.»

۱۱. پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید، پُر از ماهی بزرگ، صد و پنجاه و سه تا، و با وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد.

۱۲. عیسی بدیشان گفت: «بیا بیا بخورید.» ولی هیچ یک از شاگردان جرأت نکرد که از او پرسد «تو کیستی»، زیرا می‌دانستند که خداوند است.

۱۳. آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و همچنین ماهی را.

۱۴. و این مرتبه سومی بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد.

۱۵. و بعد از خوردن غذا، عیسی به شمعون پطرس گفت: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبت می‌نمایی؟»

بدو گفت: «بله خداوندا، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم.» بدو گفت: «بره‌های مرا خوراک بده.»

♦ ۸:۲۱ ذراع: مقیاس قدیمی است، حدود به ۴۳ تا ۵۶ سانتیمتر (۱۷ تا ۲۲ اینچ) - حدود به نود متر.

۱۶. باز بار دوّم به او گفت: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا محبت می‌نمایی؟» به او گفت: «بله خداوندا، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم.» بدو گفت: «گوسفندان مرا شبانی کن.»
۱۷. او مرتبه سوّم بدو گفت: «ای شمعون، پسر یونا، مرا دوست می‌داری؟» پطرس ناراحت شد، زیرا مرتبه سوّم بدو گفت: «مرا دوست می‌داری؟» پس به او گفت: «خداوندا، تو از همه چیز آگاهی داری. تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم.» عیسی بدو گفت: «گوسفندان مرا خوراک ده.»
۱۸. براستی براستی، به تو می‌گویم، وقتی که جوان بودی، کمر خود را می‌بستی و هر جا می‌خواستی می‌رفتی ولی زمانی که پیر شوی دستهای خود را دراز خواهی کرد و دیگران تو را بسته به جایی که نمی‌خواهی تو را خواهند برد.»
۱۹. و بدین سخن اشاره کرد که با چه صورت مرگی خدا را جلال خواهد داد و چون این را گفت، به او فرمود: «به دنبال من بیا.»
۲۰. پطرس برگشته، آن شاگردی را که عیسی او را دوست می‌داشت را دید که به دنبال می‌آید؛ و همان بود که بر سینه وی، وقت شام تکیه زده بود و گفت: «خداوندا کیست آن که تو را تسلیم می‌کند؟»
۲۱. پس چون پطرس او را دید، به عیسی گفت: «ای خداوند! پس او چه می‌شود؟»
۲۲. عیسی بدو گفت: «اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟ تو به دنبال من بیا.»
۲۳. پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد. ولی عیسی بدو نگفت که نمی‌میرد، بلکه «اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟»
۲۴. و این شاگردی است که به این چیزها شهادت داد و اینها را نوشت و می‌دانیم که شهادت او راست است.
۲۵. و دیگر کارهای بسیار عیسی بجا آورد که اگر به تک تک نوشته شوند، گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته‌ها را داشته باشد. آمین.